نویسنده: مجاهد دین

تحقیق
اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت

عنوان کتاب:	تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت
موضوع	تعریف عبادت، و ارتباط آن با ربوبیت
نویسنده:	مجاهد دین
مترجم:	
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	۱۳ بهمن ۱۳۹۸ ه.ش - ۷ جمادی الثانیة ۱٤٤۱ ه.ق
منبع:	www.mojahed-din.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.mojahed-din.blogspot.com

تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت

نویسنده:

مجاهد دین

فهرست مطالب

مقدمه ۱

تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت ۴

تعریف نیت: ۴

محل نیت:.. ۴

محل صدور عمل: ۴

احکام عمل:.. ۴

تعلیل حکم عمل: ۴

مراتب نیت: ۱۱

مراتب عبودیت:.. ۱۶

اول: عبودیت در معنای برده و ملک یمین بودن یک انسان برای انسان دیگر، بدون اینکه برده اعتقاد به صفات ربوبیت و إلهیت صاحبش داشته باشد.......... ۱۶

دوم: عبودیت در معنای بندگی و عبادت‌کردن انسان برای موجودی که اعتقاد به إلهیت و ربوبیت او دارد.. ۱۸

کاربرد و استعمال عبادت: ۲۰

اول: عبادت در معنای مصدری ۲۰

دوم: عبادت در معنای اسمی... ۲۰

کاربرد و استعمال معبود ۲۲

قید نیّت عبادت:... ۲۵

نکتۀ اول: ۲۵
نکتۀ دوم:..۲۶
نکتۀ سوم: ۲۶
آیا عبادت یک انسان برای موجودی که اعتقاد به ربوبیتش ندارد، متصور یا ممکن است؟.. ۳۰
شرک در ربوبیت طبق آیات [سبأ: ۲۲-۲۳]:..۳۵
۱- اعتقاد به مالکیت استقلالی ۳۶
۲- اعتقاد به مالکیت اشتراکی..۳۶
۳- اعتقاد به تفویض امور ۴۱
تلبیه مشرکان بیانگر شرک تفویض است ۴۵
۴- اعتقاد به شفاعت نافذ.. ۵۱
اشکال و نقص دیدگاه وهابیت در تعریف عبادت ۵۶
نتایج بحث..۶۵
۱- مشرکین در همۀ زمان‌ها و مکان‌ها در مورد معبودانشان معتقد اند که آنان دارای ربوبیت هستند. ۶۵
۲- مشرکان در همۀ زمان‌ها و مکان‌ها بر این باور و اعتقاد اجماع دارند که إله‌هایشان حداقل یکی از چهار صفت ربوبیت ذکر شده در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] را دارا هستند. ۶۵
۳- الله متعال، یک انسان را مشرک نامیده است مگر به سبب اعتقادش به یکی از چهار مورد ذکر شده در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳].. ۷۱

۴- نصوص شرعی بر این دلالت دارند که هیچ مناط دیگری برای اثبات شرک در عبادت وجود ندارد مگر مناط اعتقاد به ربوبیت، که در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] بیان شده است. ۷۶

تعریف جامع و مانع عبادات: ۸۱

شرح تعریف فوق: ۸۱

در پایان ۹۲

مقدمه

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله و علی آله وصحبه ومن والاه، اللهم أرنا الحق حقا وأرزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وأرزقنا اجتنابه. اما بعد:

این حقیر، حدود شش ماه پیش در تاریخ ۱۳۹۸/۰۴/۲۴ تحدی کردم که نجدیه و پیروان فرقۀ وهابیت بیایند و تعریفی جامع و مانع از عبادت ارائه بدهند تا حداقل از این طریق، متوجه اشتباه‌بودن فهمشان در توحید و شرک و عبادت بشوند، اما تاکنون پاسخی به این تحدی نداده‌اند.

تا اینکه در تاریخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۹ در یکی از کانال‌های تلگرامی وهابیان، مقاله‌ای ۱۱ صفحه‌ای به نام: «**حقیقتِ شرطِ اعتقادِ ربوبیت در عبادت**» بصورت ترجمه شده از شخصی وهابی به نام سلطان العمیری قرار داده شد و به گمانم این مقاله، برگرفته از کتاب: «**تحقیقُ الإفادةِ بتَحریرِ مَفهومِ العِبادةِ**»[1] از سلطان العمیری است. و در آن مقاله، ادعا نموده که نهایت خضوع و تذلل عبادت است بدون اینکه شخص اعتقاد به صفات ربوبیت در کسی که برایش خضوع و تذلل کرده است داشته باشد. و در صفحۀ ۱۱ این مقاله گفته است: «شخصی که به حال عرب برای تقیید مفهوم عبادت و شرک به اعتقاد در ربوبیت استناد می کند؛ بر او لازم است به صورت خلاصه چهار مورد زیر را به اثبات برساند:

۱- و پیشتر در قسمت هفتم از سلسلۀ مقالات «هداية الخوارج في تصحيح الكوارث» یکی از شبهات کتاب سلطان العمیری را نقد کرده بودم که گفته بود: مشرکان زمان ابراهیم علیه السلام تنها از روی تقلید از پدران و نیاکانشان بت‌ها را عبادت می‌کردند و اعتقاد به نافع و ضار بودن بت‌هایشان نداشتند. برای دانلود مقالۀ مذکور به این لینک مراجعه کنید:
https://mojahed-din.blogspot.com/۲۰۱۹/۰۸/blog-post_۴۹.html

۱- مشرکین عرب در مورد بتهایشان معتقد بودند آنان دارای صفات ربوبی مستقل یا مؤثر در قدرت و اراده الله هستند.

۲- مشرکین عرب بر این اعتقاد و باور اجماع داشتند و هیچ اختلافی میان آنها نبود.

۳- الله متعال آنها را مشرک ندانست مگر به سبب این اعتقاد.

۴- نصوص شرعی دلالت بر این دارند که هیچ مناط دیگری برای اثبات شرک در عبادت وجود ندارد مگر این مناطِ متحقق در شرک عرب.

اگر مخالفین نتوانند همه این چهار مورد را اثبات نمایند؛ استدلال هایشان باطل خواهد بود و همچنین؛ اگر یکی از این چهار مورد را به اثبات نرسانند، استدلالشان به حال عرب برای تقیید مفهوم عبادت در اعتقاد ربوبیت، باطل خواهد بود».

و گرچه این مقاله پاسخی مستقیم به تحدی این حقیر دربارۀ تعریف عبادت نبوده و در آن هیچ اشاره‌ای به تعریف جامع و مانع عبادت نشده است، اما چون با موضوع عبادت مرتبط است، و با توجه به بضاعت اندک مخالفان که بعد از ماه‌ها تنها توانسته‌اند یک مقاله آن هم بصورت ترجمه‌شده، در این موضوع ارائه بدهند، پس معلوم است که آن مقاله در نزد این قوم فتح بزرگی محسوب شده و برایشان همانند نوری در ظلمت و یک منجی و مستمسک بسیار باارزش است و گمان کرده‌اند که آن چهار موردی که ذکر کرده است قابل اثبات نیست! لذا بر خود ضروری دانستم که آخرین شعلۀ فتنۀ مبتدعان و منحرفان از توحید را نیز خاموش کنم و جواب سوالات و شبهاتی که در آن مقاله مطرح کرده‌اند را بدهم، تا فریب‌خوردگانی که عقاید و فهم خوارج با رنگ و لعاب توحید خالص، برایشان آراسته شده است، بعد از خواندن سخنان امامانشان، سخن ما و نقد ما بر سخنان آنان را نیز بشنوند، سپس از بهترینشان پیروی کنند.

و بطور خلاصه در این کتاب جایگاه و اهمیت نیّت در عبادات را بررسی کرده و ثابت نموده‌ایم که آن عبادتی که انجام آن برای غیر الله شرک اکبر محسوب می‌شود انجام آن جز برای کسی که اعتقاد به ربوبیت او داری متصور نیست. در واقع عبادت، فعل مکلف در انجام یک عمل به نیّت تقرب و نزدیک شدن به موجودی است که اعتقاد به ربوبیتش دارد.

از الله متعال می‌خواهم که این نوشته را برای نویسنده، خوانندگان مخلص، جویندگان حق و کسانی که خیرخواه خود و دین اسلام و مسلمانان هستند، مفید و نافع بگرداند.

وما توفيقي إلّا باللهّ، عليه توكلت وإليه أنيب.

مجاهد دین - ۱۳۹۸/۱۱/۱۳.

تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت

همانا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ»؛ «اعمال به نیّت بستگی دارد».[1]

تعریف نیت:

معنای نیّت حول واژه‌هایی مانند قصد، هدف، غایت، غرض، عزم و اراده می‌چرخد.

محل نیت:

محل نیت، در قلب و مغز و روح انسان است که دارای اراده و احساس و شعور است.

محل صدور عمل:

عمل، بوسیلۀ قلب و زبان و جوارح انجام می‌شود.

احکام عمل:

احکام هر عملی، شامل پنج مورد می‌شود: واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام.

تعلیل حکم عمل:

۱- صحیح البخاری (۵۴، ۲۵۲۹، ۳۸۹۸، ۶۶۸۹).

حکم هر عملی یا معقول المعنی و تعلیل پذیر است، مانند علت حرمت خمر، یا غیر معقول المعنی و تعبدی محض است مانند علت تعداد رکوع و سجود و رکعت‌های نماز.[۱]

۱- و یا مابین این دو حالت قرار دارد، مانند وضو، که تشخیص آن به اجتهاد علما برمی‌گردد و اجتهاد و تاویل در آن سائغ است. ابن رشد الحفید رحمه الله (متوفی: ۵۹۵هـ) می‌گوید: «اخْتَلَفَ عُلَمَاءُ الْأَمْصَارِ هَلِ النِّيَّةُ شَرْطٌ فِي صِحَّةِ الْوُضُوءِ أَمْ لَا؟ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى اشْتِرَاطِ النِّيَّةِ فِي الْعِبَادَاتِ... وَسَبَبُ اخْتِلَافِهِمْ تَرَدُّدُ الْوُضُوءِ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ عِبَادَةً مَحْضَةً أَعْنِي: غَيْرَ مَعْقُولَةِ الْمَعْنَى، وَإِنَّمَا يُقْصَدُ بِهَا الْقُرْبَةُ فَقَطْ كَالصَّلَاةِ وَغَيْرِهَا، وَبَيْنَ أَنْ يَكُونَ عِبَادَةً مَعْقُولَةَ الْمَعْنَى كَغَسْلِ النَّجَاسَةِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ أَنَّ الْعِبَادَةَ الْمَحْضَةَ مُفْتَقِرَةٌ إِلَى النِّيَّةِ، وَالْعِبَادَةَ الْمَفْهُومَةَ الْمَعْنَى غَيْرُ مُفْتَقِرَةٍ إِلَى النِّيَّةِ، وَالْوُضُوءُ فِيهِ شَبَهٌ مِنَ الْعِبَادَتَيْنِ، وَلِذَلِكَ وَقَعَ الْخِلَافُ فِيهِ».

ترجمه: «علما اختلاف دارند که آیا داشتن نیّت برای صحت وضو شرط است یا نه؟ چون علما اتفاق نظر دارند که داشتن نیّت در انجام دادن عبادات شرط است... و سبب اختلافشان این است که وضو بین اینکه عبادتی محض و غیر معقول المعنی باشد و به مانند نماز با انجام آن تنها قصد قربت می‌رود، و بین اینکه مانند شستن نجاست، عبادتی معقول المعنی باشد، متردد است. پس علما اختلافی ندارند در اینکه عملی که عبادت محض (و غیر معقول المعنی) باشد به نیّت (برای تمییز مراتب فرض و سنت آن) احتیاج دارد و عبادتی که مفهوم المعنی باشد محتاج نیّت نیست (یعنی عملی که عبادت محض نیست اگر به نیّت عبادت انجام نشود پس عبادت به حساب نخواهد آمد)، اما چون در وضو شباهتی از هردو حالت وجود دارد برای همین درباره‌اش اختلاف واقع شده است».

و ابن رجب الحنبلی رحمه الله (متوفی: ۷۹۵هـ) می‌گوید: «وأمَّا الطَّهارةُ، فالخلافُ في اشتراط النِّيَّة لها مشهورٌ، وهو يرجعُ إلى أنَّ الطَّهارةَ للصَّلاةِ هل هي عبادةٌ مستقلةٌ، أم هي شرطٌ من شروطِ الصَّلاةِ، كإزالةِ النَّجاسةِ، وسَترِ العورةِ؟ فمن لم يشترط لها النِّيَّةَ، جعلها كسائرِ شُروطِ الصَّلاةِ، ومَنِ اشترطَ لها النِّيَّةَ، جعلها عبادةً مُستقلَّةً، فإذا كانت عبادةً في نفسها، لم تصحَّ بدونِ نيّةٍ، وهذا قولُ جمهور العلماءِ».

ترجمه: «اختلاف دربارۀ شرط بودن نیّت برای طهارت (وضو گرفتن)، مشهور است، و این اختلاف به این برمی‌گردد که آیا طهارت، عبادت مستقلی است یا همانند پاک کردن نجاست و پوشاندن عورت، شرطی از شرطهای نماز است؟ کسی که داشتن نیّت را در طهارت شرط نگذاشته است، آن را همانند سایر شروط نماز قرار داده، و کسی که داشتن نیّت را در آن شرط قرار داده است، آن را یک عبادت مستقل قرار داده است، پس اگر طهارت خودش یک عبادت باشد پس بدون داشتن نیّت صحیح نخواهد بود، و این قول جمهور علماست». [جامع العلوم والحکم، ج ۱ صص ۸۹-۹۰].

پس اگر منظور احناف این باشد که به این خاطر نیّت برای وضو شرط نیست چون وضو غیر معقول المعنی است و جز بر وجه و به نیّت عبادت انجام نمی‌شود، پس حرفشان در عدم شرط بودن نیّت در وضو درست خواهد بود. چنانکه القرافی المالکی رحمه الله (متوفی: ۶۸۴هـ) چنین قولی را به مذهب ابوحنیفه نسبت داده است و می‌گوید: «هذه الحكمة هِيَ سَبَب اخْتِلَاف الْعلمَاء فِي اشْتِرَاط النِّيَّة فِي رَمَضَان وَالْوُضُوء وَنَحْوهمَا فزفر يَقُول فِي رَمَضَان وَأَبُو حنيفَة يَقُول فِي الْوضُوء أَنَّهمَا متعينان بصورتهما لله تَعَالَى وَلَيْسَ لَهما رتب فَلَا حَاجَة فيهمَا للنِّيَّة».

ترجمه: «چنین حکمتی (اینکه عملی که عبادت محض باشد جز به نیّت عبادت انجام نمی‌پذیرد) همان سبب اختلاف علما دربارۀ اشتراط نیّت در رمضان و وضو و نحو آن شده است، و زفر دربارۀ رمضان و ابوحنیفه دربارۀ وضو می‌گویند که وضو و روزه بر طبق صورت (و شکل و هیئتی) که دارند انجام آنها تنها برای خداوند متعال تعیین شده است و مراتب دیگری ندارند (یعنی جز بر وجه عبادت انجام نمی‌شوند) برای همین در انجام دادن آنها احتیاجی به نیّت نیست».

اما احناف برداشت دیگری نیز دارند به این شکل که می‌گویند: چون آب با طبیعتی که دارد، طهور است و چون مقصود از وضو، جریان دادن آب بر اندام وضو برای نظافت است پس چه نیّت بکند و چه نیّت نکند، به مجرد انجام وضو بوسیلۀ آبی که طهور است، مقصود از وضو و مصالح وضو حاصل شده است. و وضو در نزد احناف همانند ادای دَین و رد امانت و پرداخت نفقه است که مصالح این اعمال با انجام آنها حاصل می‌شود و متوقف بر نیّت کردن نیست. پس طبق این برداشت، جریان دادن آب بر اعضای بدن، طهارت را حاصل

پس هر عملی که غیر معقول المعنی و غیر تعلیل‌پذیر باشد، آن عمل عبادت محض است و از جانب خداوند متعال جز بر وجه عبادت تشریع نگشته است. مانند نماز، روزه و حج، که دارای ارکان هستند و اجتماعی منظم و متناوب و مخصوص از مجموعهٔ اعمالی‌اند که در صورت إنفرادشان و بصورت تکی، عبادت محسوب نمی‌شوند. برای مثال نمی‌دانیم چرا در هر رکعت یک رکوع و دو سجود وجود دارد، و اینکه چرا مثلا دو رکوع و یک سجود نبوده است، یا برای مثال نمی‌دانیم چرا نماز مغرب سه رکعت است و چهار رکعت نبوده است. اما فعل سجود در خارج از نماز، بین سجود تکریم و سجود عبادت مردد است و تنها با داشتن نیّت عبادت، به سجود عبادت تبدیل می‌شود. یا قیام و ایستادن در خارج از نماز، عملی که ذاتا عبادت محض باشد محسوب نمی‌شود، اما چون نماز از ابتدا تا انتهایش مجموعه‌ای از اعمال مثل رکوع و سجود و قیام و و تذلل و تسبیح و... است که به شکل و ترتیبی خاص و منظم انجام می‌شود، و خداوند انجام آن اعمال با آن ترتیب و نظمش را جز برای عبادت خودش تشریع نکرده است، پس ذاتا عبادت است و نیازی به نیّت برای تمییز آن از عادت ندارد.

در کتاب: «القواعد الفقهیة الکبری وما تفرع عنها» از صالح بن غانم السدلان (شاگرد عبدالعزیز ابن باز) (متوفی ۱۴۳۹هـ) آمده است: «**۱- قاعدة:**

می‌کند اگرچه هم نیّت طهارت نداشته باشد، پس از این منظر همانند پرداخت نفقه و ادای دَین، داشتن نیّت در وضو را شرط نمی‌دانند. و در این مقاله این مورد سوم، یعنی اعمالی که بین معقول المعنی بودن و غیر معقول المعنی بودن مردد هستند، بخاطر سائغ بودن اختلاف در آن، فعلا محل بحث ما در تحقیق اعتقاد به ربوبیت بعنوان شرط عبودیت نمی‌باشد.

المنوي من العمل إما أن يكون عبادة محضة لا يلتبس بالعادات وإما أن يكون جنسه مما يشبه العادات.

فالقسم الأول: كالصلاة والصوم والحج وسائر العبادات التي لا تشتبه بالعادات؛ فهذا النوع لا تجب فيه نية الإضافة إلى الله تعالى؛ لأن جنسه لا يكون إلا لله.

وأما القسم الثاني: وهو ما يلتبس بالعادات فإنه يحتاج إلى نية الإضافة لله تعالى، وذلك كدفع المال فإنه قد يكون نفقة واجبة أو هدية أو صلة، وقد يكون زكاة مفروضة أو صدقة تطوع، وكذلك الذبح فإنه يكون الله تعالى كالأضحية والهدي ودم الجبران وقد يكون بقصد الأكل وإكرام الضيف ونحو ذلك فهذا النوع من العمل يحتاج إلى نية الإضافة لله تعالى.

٢- قاعدة: القربات التي لا لبس فيها لا تحتاج إلى نية الإضافة لله تعالى.

وذلك كالإيمان بالله تعالى وتعظيمه وإجلاله ومحبته والرجاء الثوابه والخوف من عقابه ، والحياء من جلالة والمهابة من سلطانه والتسبيح له والتهليل له وقراءة القرآن وسائر الأذكار فإنها متميزة لله سبحانه وتعالى فلا تحتاج هذه الأعمال إلى نية الإضافة أو نية التخصيص؛ فإن هذه الأعمال بطبيعتها منصرفة إلى الله تعالى لا يستحقها سواه فلا يلزم العامل أن ينوي أن يسبح الله أو يذكره أو يعبده ؛ لكن هذه الأعمال تحتاج إلى نية القصد وإرادة وجه الله سبحانه بهذه الأعمال؛ فيؤدي العبد هذه الأعمال بنية الإخلاص والمحبة والتعظيم الله والرجاء لثوابه والخوف من عقابه؛ فهذه النية لازمة متعينة؛ فلو اشتغل بشيء من هذه العبادات وهو ذاهل أو

جرت على لسانه وهو نائم، أو جرت على لسان مجنون أو سكران فلا تكون عبادة، وكذلك لو كان مرائيا بعمله أو طالبا ممدحة أو ثناء؛ فإن ثوابه ينقص بقدر نقص إخلاصه. وبهذا: يتضح معنى هذه القاعدة ثم لو قلنا باشتراط نية الإضافة للزم أن تحتاج النية إلى نية أخرى؛ لأن نية النية عبادة تحتاج إلى نية؛ فيلزم على ذلك التسلسل؛ لأن المقصود من النية تمييز العمل وتمييز المعمول له والقربات الخاصة لله المستحقة له التي لا تلتبس بالعادات لا تحتاج إلى نية مميزة؛ لعدم اللبس والاشتباه».

ترجمه: «۱- قاعده: عملی که نیّت انجام آن شده است یا عبادتی محض است که با عادات التباس و آمیختگی ندارد و یا اینکه جنس آن شبیه عادات است.

دستهٔ اول: مانند نماز و روزه و حج و سایر عباداتی که تشابهی با عادات ندارند، پس در این نوع، داشتن نیّت جهت اضافه نمودن آن عمل به خداوند واجب نیست؛ چون جنس این اعمال جز برای خدا انجام نمی‌شود.

و اما دستهٔ دوم: اعمالی‌اند که با عادات آمیختگی دارند، برای همین احتیاج به داشتن نیّت جهت اضافه نمودنشان به خداوند را دارند، مانند پرداخت مال، چون ممکن است نفقهٔ واجب باشد یا هدیه باشه یا صلهٔ رحم باشد، و ممکن است زکات فرضی یا صدقهٔ مستحبی باشد. و همچنین ذبح که ممکن است برای قربانی و هدي و دم جبران باشد، و ممکن است به قصد خوردن و تکریم مهمان و نحو آن باشد، پس این نوع از اعمال احتیاج به نیّت جهت اضافه نمودنشان به خداوند را دارند.

۲- قاعده: قربت‌هایی که آمیختگی و التباسی با عادات ندارند، احتیاج به نیّت جهت اضافه نمودنشان به خداوند را ندارند.

مانند ایمان به خداوند متعال و تعظیمش و بزرگداشتش و محبتش و امید به ثوابش و خوف از عقابش و حیاء از جلالتش و ترس از سلطانش و تسبیح و

تهلیل و قرائت قرآن و سایر اذکار، چون این اعمال برای خداوند متعال متمایز گشته‌اند. پس این اعمال به "**نیت اضافه**" یا "**نیت تخصیص**" احتیاج ندارند، چون این اعمال بخاطر طبیعتی که دارند (تنها) برای الله تعالی انجام می‌شوند و کسی جز خداوند مستحق آن نیست. پس کسی که این اعمال را انجام می‌دهد لازم نیست نیّت کند که خدا را ستایش کند یا ذکر کند یا عبادت کند. لیکن لازم است که نیتش، قصد و اراده نمودن وجه الله تعالی باشد، پس بنده این اعمال را به نیّت اخلاص و محبت و تعظیم خدا و امید به ثوابش و ترس از عقابش انجام بدهد و لازم است چنین نیتی داشته باشد. پس اگر مشغول چیزی از این عبادت‌ها باشد اما حواسش نباشد یا در حالی که خوابیده است بر زبانش جاری شده باشد یا بر زبان دیوانه یا مست جاری شده باشد، عبادت محسوب نمی‌شوند. و همچنین اگر بخاطر ریا و یا برای مدح و ثنا شدن باشد پس به اندازه‌ای که از اخلاصش کم کرده است از پاداشش کم می‌شود. و به این شکل معنای این قاعده روشن می‌گردد.

همچنین اگر بگوییم (برای انجام اعمال و قرباتی که عبادت محض است) داشتن نیّت اضافه (= یعنی نیّت کند که آن عمل را به خداوند اضافه کند و نسبت دهد) شرط است، پس از این شرط، چنین لازم می‌آید که نیّت اضافه نیز به نیّت دیگری احتیاج داشته باشد، چون نتیجه‌اش این می‌شود که نیّت «نیت عبادت کردن» به نیّت احتیاج داشته باشد و از این تسلسل لازم می‌آید (یعنی نیّت می‌کند که نیّت اضافه کند، و سپس نیّت می‌کند که نیّت نیت اضافه را بکند و هکذا موجب تسلسل می‌شود). چون مقصود از نیت، تمییز عمل و تمییز کسی که عمل برایش انجام می‌شود است، در حالی که قرباتی که مخصوص خدا و مستحق اوست و با عادات آمیختگی ندارند احتیاج به

نیّت ممیزه‌ای ندارند؛ چراکه در آنها هیچ التباس و تشابهی با عادات وجود ندارد».[۱]

مراتب نیت:

نیت سه مرتبه دارد:

مرتبۀ اول: برای تمییز عادت از عبادت.

مرتبۀ دوم: برای اضافه نمودن و تخصیص عبادت به معبودی معین (برای قصد قربت نمودن به متقرب الیه)

مرتبۀ سوم: برای تمییز مراتب عبادت‌ها از همدیگر.

و اینکه علما می‌گویند: {داشتن نیّت در انجام عبادات شرط است}، منظورشان داشتن مرتبۀ دوم و سوم نیّت است، چون عبارت فوق بر این دلالت دارد که آن عمل، یا مانند نماز، عملی تعبدی محض است، یا پیشتر بخاطر مرتبۀ اول نیت، از عادت تمییز داده شده است. پس عبارت فوق، مرتبۀ اول از نیّت را با خود همراه دارد، سپس برای انجام دادن این عملی که یا عبادت محض بود یا با نیّت عبادت از عادت تمییز داده شده بود، داشتن مرتبۀ دوم نیّت شرط است؛ اینکه برای مثال آیا نمازی که ذاتاً عبادت است را برای الله یکتای بدون شریک می‌خواند یا برای ریاء. یا یک حیوان را برای الله ذبح می‌کند یا برای بت. و داشتن مرتبۀ سوم نیّت نیز شرط است، اینکه مثلا وقتی دو رکعت نماز می‌خواند، آیا نیّت خواندن نماز فرض را داشته یا سنت را؟ یا وقتی روزه می‌گیرد، آیا نیّت روزۀ فرض را داشته یا نیّت روزۀ کفاره را یا نیّت روزۀ مستحب را؟

۱- القواعد الفقیه الکبری وما تفرع عنها، از دکتر صالح بن غانم السدلان، صص ۵۴-۵۵.

پس عملی که غیر معقول المعنی و تعبدی محض نباشد، مانند سجود، انجام آن برای یک مخلوق، عبادت غیر الله و شرک محسوب نمی‌شود مگر اینکه به قصد عبادتِ آن مخلوق انجام شده باشد.

و هر عملی که عبادت محض باشد، پس برای انجام آن استحضار مرتبۀ اول نیّت شرط نیست، چنانکه شهاب الدین أحمد بن إدریس القرافی المالکی رحمه الله (متوفی: ۶۸۴هـ) می‌گوید: «القربات الَّتِي لَا لبس فِيهَا لا تحتاج إِلَى نِيَّة كالإيمان بِاللهَّ تَعَالَى وتعظيمه وإجلاله وَالْخَوْف من عَذَابه والرجاء لثوابه والتوكل على كرمه وَالْحَيَاء من جَلَاله والمحبه لجماله والمهابة من سُلْطَانه وَكَذَلِكَ التَّسْبِيح والتهليل وَقِرَاءَة الْقُرْآن وَسَائِر الْأَذْكَار فَإِنَّهَا متميزة لجنابه سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى».

ترجمه: «قربت‌هایی که در قربت بودنشان هیچ آمیختگیی با چیز دیگری ندارند، برای انجام دادنشان احتیاجی به نیت‌کردن ندارند، مانند ایمان به خداوند متعال، تعظیم و بزرگداشت نمودن او، خوف کردن از عذابش، امید داشتن به ثوابش، توکل کردن بر کرمش، حیاء نمودن از جلالتش، دوست داشتنش بخاطر جمالش، و ترسیدن از سلطانش و همچنین تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن و سایر اذکار، پس اینها برای جانب خداوند سبحان متمیز شده‌اند».[1]

مثلاً کسی نمی‌گوید: نیّت می‌کنم از خداوند خوف کنم، یا نیّت می‌کنم به خداوند امیدوار شوم، یا نیّت می‌کنم خداوند را دوست بدارم و... برای اینکه انجام چنین اعمال و چنین قرباتی جز با نیّت عبادت و بر وجه عبادت الله متعال انجام نمی‌شود.

۱- الأمنية في إدراك النية، ص ۲۱.

و امام الشاطبی المالکی رحمه الله (متوفی: ۷۹۰هـ) در تعریف مراتب نیت، می‌گوید: «إِنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ، وَالْمَقَاصِدَ مُعْتَبَرَةٌ فِي التَّصَرُّفَاتِ مِنَ الْعِبَادَاتِ وَالْعَادَاتِ، وَالْأَدِلَّةُ عَلَى هَذَا المعنى لا تنحصر وَيَكْفِيكَ مِنْهَا أَنَّ الْمَقَاصِدَ تُفَرِّقُ بَيْنَ مَا هُوَ عَادَةٌ وَمَا هُوَ عِبَادَةٌ، وَفِي الْعِبَادَاتِ بَيْنَ مَا هُوَ وَاجِبٌ وَغَيْرُ وَاجِبٍ، وَفِي الْعَادَاتِ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالْمَنْدُوبِ، وَالْمُبَاحِ وَالْمَكْرُوهِ وَالْمُحَرَّمِ، والصحيح وَالْفَاسِدِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْكَامِ، وَالْعَمَلُ الْوَاحِدُ يُقْصَدُ بِهِ أَمْرٌ فَيَكُونُ عِبَادَةً، وَيُقْصَدُ بِهِ شيء آخر، فلا يكون كَذَلِكَ، بَلْ يُقْصَدُ بِهِ شَيْءٌ فَيَكُونُ إِيمَانًا، وَيُقْصَدُ بِهِ شَيْءٌ آخَرُ فَيَكُونُ كُفْرًا، كَالسُّجُودِ للهِ أَوْ لِلصَّنَمِ. وَأَيْضًا؛ فَالْعَمَلُ إِذَا تَعَلَّقَ بِهِ الْقَصْدُ تَعَلَّقَتْ بِهِ الْأَحْكَامُ التَّكْلِيفِيَّةُ، وَإِذَا عُرِّيَ عَنِ الْقَصْدِ لَمْ يَتَعَلَّقْ بِهِ شَيْءٌ مِنْهَا؛ كَفِعْلِ النَّائِمِ وَالْغَافِلِ وَالْمَجْنُونِ».

ترجمه: «اعمال به نیّت‌ها بستگی دارد، و قصد و هدف‌ها در عبادات و عادات که جزو اعمال انسان هستند تاثیر می‌گذارد و دلایل بر این معنا در شمار نمی‌آید و از آن دلایل همین برای تو کافی است که: این قصد و هدف‌ها است که بین واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام و صحیح و فاسد و دیگر از احکام، فرق می‌گذارد. و یک عمل با آن قصد امری می‌شود و عبادت محسوب می‌شود و از همان عمل قصد چیز دیگری می‌شود و عبادت محسوب نمی‌شود، و یا از آن عمل قصد چیزی می‌شود و ایمان محسوب می‌شود و از همان عمل قصد چیز دیگری می‌شود و کفر محسوب می‌شود؛ مانند سجده برای الله و برای بُت. و نیز اگر به عمل، قصد تعلق گرفت، احکام تکلیفی نیز به آن تعلق می‌گیرد، و اگر خالی از قصد باشد چیزی از احکام تکلیفی نیز به

آن تعلق نمی‌گیرد؛ همانند فعل کسی که خوابیده و کسی که فراموش کرده و کسی که دیوانه است».[۱]

و ابن رجب الحنبلی رحمه الله الله (متوفی: ۷۹۵هـ) در تعریف مراتب نیّت می‌گوید: «فالعملُ في نفسه صلاحُه وفسادُه وإباحَتُه بحسب النيّة الحاملةِ عليه، المقتضية لوجودِهِ، وثوابُ العامل وعقابُه وسلامتُه بحسب نيته التي بها صار العملُ صالحاً، أو فاسداً، أو مباحاً واعلم أنّ النيَّةَ في اللُّغة نوعٌ من القَصدِ والإرادة، وإن كان قد فُرق بينَ هذه الألفاظ بما ليس هذا موضع ذكره. والنيةُ في كلام العُلماء تقعُ بمعنيين: أحدهما: بمعنى تمييز العباداتِ بعضها عن بعضٍ، كتمييزِ صلاة الظُّهر مِنْ صلاةِ العصر مثلاً، وتمييزِ صيام رمضان من صيام غيرِه، أو تمييز العباداتِ مِنَ العادات، كتمييز الغُسلِ من الجَنَابةِ مِنْ غسل التَّبرُّد والتَّنظُّف، ونحو ذلك، وهذه النيةُ هي التي تُوجَدُ كثيراً في كلامِ الفُقهاء في كتبهم. والمعنى الثاني: بمعنى تمييزِ المقصودِ بالعمل، وهل هو لله وحده لا شريكَ له، أم غيره، أم الله وغيرُه، وهذه النيّة هي التي يتكلَّمُ فيها العارفُونَ في كتبهم في كلامهم على الإخلاص وتوابعه، وهي التي تُوجَدُ كثيراً في كلام السَّلَفِ المتقدّمين».

ترجمه: «خوب و بد و مباح شدن یک عمل بر حسب نیتی است که شخص را وادار به انجام و بوجود آوردن آن عمل کرده است، و پاداش گرفتن و مجازات شدن و سلامت ماندنش برحسب نیتی است که با آن، عملش خوب یا بد یا مباح شده است، و بدان که نیّت در لغت، نوعی از قصد و اراده است هرچند که بین این الفاظ تفاوت‌هایی وجود دارد که اینجا جای گفتنش نیست. و علما کلمۀ نیّت را در دو معنا بکار برده‌اند: **یکی**: در معنای تمییز

۱- الموافقات للشاطبی، ج ۳ صص ۷-۹.

دادن عبادات از همدیگر بکار برده‌اند، مثلاً مانند تمییز و فرق گذاشتن بین نماز ظهر و نماز عصر، و مانند تمییز روزۀ رمضان از روزه‌های دیگر. **و یا** در معنای تمییز دادن عبادت از عادت بکار برده‌اند، همانند تمییز غسلِ جنابت، از غسل برای خنک شدن یا نظافت، و نحو اینها. و این معنا از نیّت زیاد در کلام فقها و در کتاب‌هایشان بکار برده شده است. **و معنای دوم**: در معنای تمییز دادن مقصود شخص از انجام عمل است، و اینکه آیا عمل را برای خدای یکتای بدون شریک انجام داده است یا برای غیر او، و یا برای الله و غیر او انجام داده است. و این معنا از نیّت همانی است که عارفان در کتاب‌هایشان هنگام صحبتشان دربارۀ اخلاص و توابع آن، از آن صحبت کرده‌اند و همان نیتی است که زیاد در کلام علمای سلف و متقدم دیده می‌شود».[1]

و القرافی رحمه الله در تعریف مراتب نیّت می‌گوید: «حِكْمَة إِيجَاب النِّيَّة فِي الشَّرْع. وَحِكْمَة إِيجَابهَا تَمْيِيز الْعِبَادَات عَن الْعَادَات أَو تَمْيِيز مَرَاتِب الْعِبَادَات فَالْأول لتمييز مَا لله تَعَالَى عَن مَا لَيْسَ لَهُ فيصلح الْفِعْل للتعظيم كالغسل يَقع تبردا وتنظيفا وَيَقَع عبَادَة مَأْمُور بهَا فَإِذا نوى تعين أَنه لله تَعَالَى فَيَقَع تَعْظِيم العَبْد للرب بذلك الْغسْل وَمَعَ عدم النِّيَّة لَا يحصل التَّعْظِيم وكالصوم يكون لعدم الْغذَاء وَيكون للتقرب فَإِذا نوى حصل بِهِ التَّعْظِيم لله تَعَالَى... وَأما الثَّانِي فكالصلاة تَنْقَسِم إِلَى فرض ومندوب فالفرض يَنْقَسِم إِلَى مَنْدُوب وَغير مَنْدُوب وَغير الْمَنْدُوب يَنْقَسِم إِلَى الصَّلَوَات الْخمس قَضَاء وَأَدَاء وَالْمَنْدُوب يَنْقَسِم إِلَى راتب كالعيدين وَالْوتر وَغير راتب كالنوافل وَكَذَلِكَ القَوْل فِي قربات الْمَال وَالصَّوْم والنسك فشرعت النِّيَّة لتمييز هَذِه الرتب».

۱- جامع العلوم والحكم في شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم، ج ۱ صص ۶۲-۶۳.

ترجمه: «حکمت واجب بودن نیّت در شریعت، یکی برای تمییز دادن عبادات از عادات است، و دومی برای تمییز دادن مراتب عبادات است. پس اولی برای این است تا آنچه برای الله است را از آنچه که برای او نیست تمییز دهد. مثلا کاری صلاحیت آن را دارد که برای تعظیم انجام شود، همانند غسل که هم می‌تواند برای خنک شدن و نظافت انجام شود و هم می‌تواند برای عبادتی که به آن دستور داده شده است انجام شود، پس اگر نیّت کرد که برای خداوند متعال غسل کند، پس بنده با این غسل، تعظیم پروردگارش را کرده است، و اگر نیّت نداشته باشد پس تعظیمی صورت نگرفته است. و مانند روزه (غذا نخوردن) که هم می‌تواند بخاطر رژیم گرفتن باشد و هم می‌تواند برای تقرب باشد، که اگر نیّت تعظیم داشت، در این صورت روزه‌اش تبدیل به تعظیم باری تعالی می‌شود. و اما دومی، مانند نماز که به فرض و مندوب تقسیم می‌شود، پس نمازهای فرض به مندوب و غیر مندوب تقسیم می‌شوند و نمازی که مندوب نیست به قضا و ادای نمازهای پنج‌گانه تقسیم می‌شود و نمازی که مندوب است نیز به راتب مانند نماز عیدین و وتر، و غیر راتب مانند نوافل تقسیم می‌شود. و صحبت دربارۀ قربات مال و روزه و قربانی نیز همینگونه است، پس نیّت برای تمییز این مراتب تشریع شده است».[1]

مراتب عبودیت:

عبد و عبودیت دو مرتبه و سطح دارد، و یا در دو معنا به کار می‌رود.

اول: عبودیت در معنای برده و ملک یمین بودن یک انسان برای انسان دیگر، بدون اینکه برده اعتقاد به صفات ربوبیت و إلهیت صاحبش داشته باشد.

۱- الأمنية في إدراك النية، ص ۲۰.

برای مثال زید بن حارثه رضی الله عنه آنگاه که پدر و عمویش آمدند تا او را نزد خود بازگردانند زید ماندن پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان عبد و برده را به آزاد بودن پیش پدر و مادر خودش ترجیح داد، و پدر و عموش به زید گفتند: «ويحك يا زيد، أتختار العبوديّة على الحرية»؛ «وای بر تو ای زید، آیا عبودیت (و بنده بودن) را بر حریت (و آزاد بودن) ترجیح می‌دهی؟».[1]

و چنانکه خداوند متعال صفت عبد بودن را برای ملک یمین ثابت کرده است و می‌فرماید: ﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ﴾ [النور: ۳۲]

«مردان و زنان مجرد خود، و (نیز) غلامان و کنیزان‌تان که صالح هستند را همسر دهید».

و علما در کتب فقه در هنگام صحبت‌کردن دربارۀ احکام رق و برده و ملک یمین، عبارت عبودیت را برای برده و کنیز بکار برده‌اند، برای مثال در المدونة الکبری از امام مالک بن انس رحمه الله (متوفی: ۱۷۹هـ) آمده است: «الْأَمَةِ وَالْعَبْدِ إِذَا عَتَقَا ثُمَّ قَالَ زَنَيْتُمَا فِي حَالِ الْعُبُودِيَّةِ، فَإِنَّهُ لَا يُضْرَبُ إِذَا أَقَامَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُمَا زَنَيَا وَهُمَا عَبْدَانِ، فَإِنْ لَمْ يُقِمْ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُمَا زَنَيَا فِي الْعُبُودِيَّةِ ضُرِبَ الْحَدَّ».

ترجمه: «کنیز و برده اگر آزاد شد سپس گفت من در حالت عبودیت زنا کردم، پس در صورتی که بینه اقامه شود که آن کنیز یا برده در زمان عبد بودن زنا کرده است، (حد مخصوص انسان آزاد به او) زده نمی‌شود. اما اگر بینه اقامه نشد که در زمان عبودیت زنا کرده است، پس حد زده می‌شود».[2]

۱- الطبقات الکبری از ابن سعد، ج ۳ ص ۳۱ و الإصابة في تمييز الصحابة از ابن حجر العسقلانی، ج ۲ ص ۴۹۶.

۲- المدونة از السحنون، ج ۱۵ ص ۱۵۵.

و یا مثلاً القرافی رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ التَّزْوِيجَ حَالَ الْعُبُودِيَّةِ لَا يُوجِبُ رجما وَلَا جَلْدَ مِائَةٍ».

ترجمه: «اگر در حال عبودیت ازدواج کند (سپس دچار زنا شود) رجم و صد شلاق بر او واجب نمی‌شود».[١]

و یا مثلاً أبوعمر یوسف بن عبدالله النمري المالکی رحمه الله (متوفی : ۴۶۳هـ) می‌گوید: «العبوديه والكفر وقتل العمد موانع من الميراث بلا اختلاف».

ترجمه: «عبودیت و کافر بودن و قتل عمد، بدون اختلاف مانع میراث هستند».[٢]

و یا مثلاً ابن الهمام الحنفی رحمه الله (متوفی: ۸۶۱هـ) در فتح القدیر می‌گوید: «وَبِهِ يُعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ { الْمُكَاتَبُ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنْ كِتَابَتِهِ شَيْءٌ } رَوَاهُ أَبُو دَاوُد . الْمُرَادُ بِهِ كَامِلٌ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَالرِّقِّ».

ترجمه: «این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: {مکاتب (برده‌ای که با صاحبش قرارداد بسته تا خودش را از او بخرد و آزاد شود)، تا زمانی که چیزی از قراردادش باقی مانده باشد، عبد باقی خواهد ماند} به روایت ابو داود، منظور سخن پیامبر این است که عبودیت و بردگی بطور کامل از او برطرف نمی‌شود».[٣]

دوم: عبودیت در معنای بندگی و عبادت‌کردن انسان برای موجودی که اعتقاد به إلهیت و ربوبیت او دارد.

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلۡيَعۡبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلۡبَيۡتِ﴾ [قریش: ٣]

١- الذخيرة از القرافی ج ١٢ ص ٧٥.

٢- الكافي في فقه أهل المدينة، ج ٢ ص ١٠۴۴.

٣- فتح القدير، ج ٩ ص ١۴٣.

«پس باید پروردگار این خانهٔ (کعبه) را عبادت کنند».

و می‌فرماید: ﴿فَأَرۡسَلۡنَا فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [المؤمنون: ۳۲]

«پس از خودشان پیامبری در (میان) آنان فرستادیم که: الله را عبادت کنید، که جز او إلهی برای شما نیست، آیا پرهیز نمی‌کنید؟!».

پس وجه تمایز عبودیت در معنای دوم، با عبودیت در معنای اول، این است در معنای دوم، شخص معتقد به ربوبیت و الهیت معبودش دارد، اما در معنای اول کسی که بردهٔ یک انسان و ملک یمین او می‌شود اعتقاد به الهیت و ربوبیت صاحبش ندارد اگرچه هم در نامگذاری، اصطلاحا او را عبد و صاحبش را رب بنمامند. چنانکه در سورهٔ یوسف در چند جا اسم رب را برای صاحب و مالک برده بکار برده است. برای نمونه: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجۡنِ بِضۡعَ سِنِينَ﴾ [یوسف: ٤٢]

«و (یوسف) به آن کسی از دو نفر که دانست رهایی می‌یابد، گفت: مرا نزد سرورت (= حاکم) یاد کن ولی شیطان یاد کردن (او را نزد) سرورش از خاطر او برد، پس (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند».

پس اشتراک در اسم، اشتراک در صفت و کیفیت و ماهیت را لازم نمی‌آید و عبودیت و بندگی کردن در معنای دومش، جز برای کسی که معتقد به ربوبیت و إلهیت او هستی متصور نیست، به عبارت دیگر اعمال قلب و زبان و جوارح، جز با شناختن معبود و جز با قصد و نیّت تقرب برای آن موجودی که اعتقاد به ربوبیتش داری، به عبادت تبدیل نمی‌شود. و غیر ممکن است که برای یک مخلوق عبودیت در معنای دومش را انجام بدهی اما در همان حال او را ذاتی که دارای صفات ربوبیت است ندانی. **(منظورمان از صفات ربوبیت را در سرفصل شرک در ربوبیت طبق آیات [سباء: ۲۲-۲۳] بیان کرده‌ایم)**

کاربرد و استعمال عبادت:

عبادت بر دو چیز اطلاق می‌شود، یا در دو معنا به کار برده می‌شود:

اول: عبادت در معنای مصدری

در این معنا، عبادت بر فعلی که عابد برای تعبد انجام می‌دهد اطلاق می‌شود، و اسم فعل و کنش او، عبادت خواهد بود. به عبارت دیگر عبادت بر فعلی اطلاق می‌شود که عابد آن را به نیّت عبادت انجام داده باشد. پس فعل او در انجام آن عمل، عبادت نامیده می‌شود.

برای مثال سجده عملی است که شایستگی و صلاحیت این را دارد که بر وجه عبادت و برای تقرب به خداوند متعال انجام شود و خداوند انجام آن را برای خودش دوست دارد و از آن راضی است، اما فعل کسی که سجده را برای غیر الله انجام می‌دهد تنها زمانی عبادت غیر الله و شرک نامیده می‌شود که فعلش را به نیّت عبادت او انجام دهد، تا از فعل‌هایی که در ظاهرشان شبیه سجدهٔ عبادت هستند (مانند سجده به قصد تکریم و تعظیم مثل سجدهٔ ملائکه برای آدم و سجدهٔ آل یعقوب برای یوسف، و مانند سجده به قصد ورزش و استراحت دادن به عضلات پشت و نحو آن) تمییز داده شود.

دوم: عبادت در معنای اسمی

در این معنا، عبادت بر آن اقوال و اعمالی اطلاق می‌شود که شخص می‌خواهد با انجام آن، تعبد کند، و اسم آن قول یا عمل، عبادت خواهد بود. که در این صورت عبادت اسمی جامع برای همهٔ اقوال و اعمال باطنی و ظاهری که خداوند آنها را دوست دارد و از آنها راضی است می‌شود، مانند نماز، زکات، روزه، حج، دعا، راست‌گویی، ادای امانت، نیکی به والدین، صلهٔ ارحام، وفا به عهدها، گذاشتن لقمه در دهان همسر، برداشتن خار از سر راه، و...

و جنس این اقوال و اعمال باطنی و ظاهری که خداوند آنها را دوست دارد و از آنها راضی است، یا همانند نماز، روزه، خوف از عذاب خدا، امید به ثوابش، توکل بر کرمش، و حیاء از جلالتش، **ذاتا عبادت محض هستند و اسمی جز عبادت ندارند**، یا مانند غسل، سجود، به دعا خواندن، برداشتن خار از سر راه و... شایستگی اینکه بر وجه عبادت انجام شوند را دارند، منتها چون عادتاً و به غیر نیّت عبادت هم انجام می‌شوند، **پس جنس این اعمالِ غیر تعبدی محض، مطلقاً عبادت نامیده نمی‌شود مگر اینکه با داشتن نیّت عبادت، از عادت تمییز داده شوند.**

مثلاً جنس عمل ذبح و سر بریدن حیوان، عملی است که شایستگی و صلاحیت این را دارد که برای عبادت الله انجام شود و الله متعال از ذبح نمودن حیوان برای خودش راضی است و آن را دوست دارد، پس هرگاه یک نفر به نیّت تقرب به خداوند متعال، حیوانی را ذبح کند، آن ذبح‌کردن عبادت نامیده می‌شود، اما اگر صرفاً برای خوردن غذا و سیر کردن شکمش حیوانی را ذبح کند و بخورد، پس او با انجام جنس عمل ذبح، نه الله را عبادت کرده و نه غیر الله را، بلکه عملی مباح انجام داده است.

و یا مثلاً جنس عمل شستن بدن و غسل نمودن، عملی است که شایستگی این را دارد تا با انجام آن به الله متعال تقرب جست و اوتعالی را با آن عبادت کرد. اما اگر کسی تنها بخاطر نظافت و یا برای خنک کردن بدنش، خودش را بشوید، پس او نه الله متعال را را عبادت کرده است و نه غیر او را؛ بلکه عملی مباح انجام داده است.

پس کسی که اعمال معقول المعنی و غیر تعبدی محضی که ذاتا عبادت نامیده نمی‌شوند (مانند سجده، طواف، ذبح، غسل، برداشتن خار از سر راه، خضوع، حب، خوف، تذلل و...) را انجام بدهد، فعل او در انجام آن اعمال زمانی عبادت نامیده می‌شود که به نیّت عبادت انجامش داده باشد.

و خلط نمودن عبادت در معنای اسمی‌اش با عبادت در معنای مصدری‌اش، و در نظر نگرفتن نیّت فاعل در انجام اعمال معقول المعنی، و متردد بودن یک فعل بین عادت و عبادت، موجب می‌شود که شخص را به محض انجام عملی که صلاحیت انجام داده شدنش بر وجه عبادت را داشته است، به اشتباه و ناحق عابد غیر الله و مشرک بدانیم، در حالی که فعل او در انجام اعمالِ معقول المعنی و غیر تعبدی محض، زمانی عبادت نامیده می‌شود که به نیّت عبادت انجام شده باشد.

کاربرد و استعمال معبود

معبود کسی است که عبادت شود، و عبادت در معنای مصدری‌اش تنها زمانی می‌تواند انجام شود که شخص اعتقاد و باور به ربوبیت معبودش داشته باشد. پس معبودی که خالی از ربوبیت باشد، وجود ندارد؛ چون عبودیت برای یک مخلوق متضمن ربوبیت قائل بودن برای اوست. پس معبود به معنای إلهی است که بخاطر صفات ربوبیتی که در آن قائم به ذات خودش است مستحق عبادت باشد، ولو هیچ مخلوقی هم وجود نداشته باشد تا او را عبادت کند. پس الله متعال از ازل (= کان الله ولا شيء معه، کان الله ولم یکن شیء غیره) إله و مستحق عبادت بود بدون اینکه در آن زمان هیچ مخلوقی وجود داشته باشد تا او را عبادت کند. پس الله برای إله معبود نامیده شدنش احتیاجی به مخلوقاتش ندارد و کسی که بگوید الله متعال از ازل إله معبود نبوده است پس او به الله متعال کفر ورزیده است.

به همان شکل یک مشرک، مخلوقی را به معبودی نگرفته است مگر بخاطر اینکه آن مخلوق را ند و همتای الله متعال در (یکی از) صفاتش می‌داند و برایش ربوبیت قائل است. پس إله معبود کسی است که مستحق عبادت باشد،

و کسی مستحق عبادت می‌شود که قائم به ذات خودش و مستقلًا نفع و ضرر برساند.

امام الطبری رحمه الله (متوفی ۳۱۰ هـ) در تعریف معبود می‌گوید: «وَإِنَّمَا الْعَابِدُ يَعْبُدُ مَا يَعْبُدُهُ لِاجْتِلَابِ نَفْعٍ مِنْهُ أَوْ لِدَفْعِ ضُرٍّ مِنْهُ عَنْ نَفْسِهِ».

ترجمه: «و عابد آنچه که عبادتش می‌کند را تنها به این خاطر عبادت می‌کند تا از او (معبود) نفعی به دست آورد یا ضرری را از او دفع کند».[۱]

و فخرالدین الرازی الشافعی رحمه الله (متوفی: ۶۰۶هـ) در تعریف معبود می‌گوید: «الْمَعْبُودُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِنْهُ الْخَلْقُ وَالرِّزْقُ وَجَرُّ الْمَنَافِعِ وَبِهِ دَفْعُ الْمَضَارِّ، فَإِنْ لَمْ تَجْتَمِعْ هَذِهِ الْأُمُورُ فَلَا أَقَلَّ مِنْ دَفْعِ ضُرٍّ أَوْ جَرِّ نَفْعٍ».

ترجمه: «معبود باید بتواند خلق کند و رزق بدهد و منافع را بیاورد و ضررها را دفع کند، و اگر همهٔ این امور را نداشته باشد پس حداقل باید بتواند دفع ضرر و جلب منفعت کند».[۲]

و فخر رازی رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: «أَنَّ الْإِلَهَ الْمَعْبُودَ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى إِزَالَةِ الضَّرَرِ، وَإِيصَالِ الْمَنْفَعَةِ».

ترجمه: «إله معبود کسی است که قادر به برطرف کردن ضرر و رساندن نفع باشد».[۳]

و ابن القیم الحنبلی رحمه الله (متوفی: ۷۵۱هـ) در تعریف إله معبود می‌گوید: «فإن العابد إنما يتعلق بالمعبود لما يرجو من نفعه، وإلا فلو كان لا يرجو منفعة منه فلا يتعلق قلبه به أبدا».

۱- تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۳۱۹.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۵ ص ۵۷.

۳- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰ ص ۳۵۷.

ترجمه: «عابد تنها به این خاطر به معبود تعلق خاطر پیدا می‌کند که از او امید نفع رساندنی دارد وگرنه اگر امید نفعی از او نداشت پس هرگز قلبش به او تعلق پیدا نمی‌کرد».[۱]

همچنین ابن القیم می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُ إِنَّمَا يَتَّخِذُ مَعْبُودَهُ لِمَا يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَحْصُلُ لَهُ بِهِ مِنَ النَّفْعِ».

ترجمه: «مشرک تنها به این خاطر معبودش را عبادت می‌کند چون معتقد است که با آن نفعی برایش حاصل می‌شود».[۲]

و ابن رجب الحنبلی رحمه الله نیز می‌گوید: «فإن المعبود إنما يقصد بعبادته جلب المنافع ودفع المضار».

ترجمه: «تنها به این خاطر قصد عبادت معبود کرده می‌شود تا از او منافع را بدست بیاورد و ضررها را از او دفع کند».[۳]

پس اگر یک شخص، اعتقاد به قدرت نفع و ضرر رساندن یک مخلوق (چه بصورت استقلالی و من دون الله، چه به صورت شراکتی و مع الله، چه به صورت شفاعت نافذ) نداشته باشد، پس آن مخلوق، معبود نخواهد بود اگرچه هم نام او را معبود بنامد، و انجام عبادت در معنای مصدری‌اش برای او غیر ممکن و ممتنع است. و اگر هم آن مخلوق را معبود بنامد پس تنها تشابه اسمی است و ماهیت و حقیقت معبود را برایش ثابت نکرده است. همانند کسی که به مادرش بگوید: {تو خدای مهربانی هستی} یا مانند کسی که به همسرش بگوید: {تو آلههٔ زیبایی هستی}، یا کسی به یک فوتبالیست بگوید: {او خدای فوتبال است}. در اینجا منظورش از «آلهه» و «خدا» این است که الله متعال

۱- تفسیر القیم، ص ۴۳۵.

۲- مدارج السالکین، ج ۱ ص ۳۵۳.

۳- جامع العلوم والحکم، ج ۲ ص ۵۷۷.

صفت مهربانی و زیبایی و فتوبالیستی را بیشتر از دیگر مخلوقات به آنها عطا کرده است. پس صرف نظر از حرام یا مکروه یا مباح بودن استعمال چنین اسمی برای چنین تعبیری، اما بدون شک، مجرد استعمال چنین اسمی به معنای اثبات شریکی برای الله متعال در صفاتش و قرار دادن ند و همتا برای اوتعالی نیست، و چنانکه پیشتر گفتیم، اعتبار به ماهیت و حقیقت امور است نه به اسامی آن.

قید نیّت عبادت:

فعلی که قرار است عبادت در معنای مصدری‌اش نامیده شود، یا به عبارت دیگر کسی که فعلی را به نیّت عبادت انجام می‌دهد، باید دو شرط داشته باشد:

اول: شناخت معبود.

دوم: داشتن نیّت قربت.

وقتی یک نفر عملی را به نیّت عبادت برای مخلوقی انجام می‌دهد به این معناست که در قلب و درونش معتقد است که آن مخلوق چیزی از صفات و خصائص ربوبیت را دارد که بخاطر آن، مستحق عبادت شده است. به عبارت دیگر، عبودیت کردن (در معنای دومش که پیشتر ذکر شد) برای یک مخلوق، متضمن اعتقاد داشتن به ربوبیت آن مخلوق است.

نکتهٔ اول:

اگر یک نفر در خودش شرط اول را بوجود آورده باشد (یعنی موجودی را إله معبود و دارای صفات ربوبیت بداند) اما شرط دوم را بوجود نیاورده باشد و هیچ فعلی برای عبادت آن مخلوق انجام ندهد، پس او با معبود پنداشتن آن مخلوق، در واقع آن مخلوق را بخاطر صفات ربوبیتش مستحق عبادت پنداشته و مشرک شده است اگرچه هم او را عبادت نکرده باشد. پس حکم نمودن به

مشرک‌بودن او متوقف بر عبادت کردن او برای آن معبود نیست. و بین مشرک و عابد غیر الله، عموم و خصوص مطرح است، یعنی هرکس غیر الله را عبادت کند قطعاً مشرک است، اما هر مشرکی الزاماً عابد نیست.[۱]

نکتۀ دوم:

اگر به معبود بودن الله متعال معتقد باشد و کسی جز الله را معبود نداند، اما شرط دوم را در خود محقق ننموده باشد، یعنی خود را ملتزم به عبادت الله نداند، پس او عابد الله محسوب نمی‌شود، بلکه کافر است، حال چه بخاطر جحد باشد یا عناد یا تکبر یا غفلت.

نکتۀ سوم:

اگر یک نفر شرط اول را در خود بوجود نیاورده باشد، (و یک مخلوق را إله معبود و دارای صفات ربوبیت نداند) اما شرط دوم را در خود بوجود آورده باشد و برای آن مخلوق فعلی را به نیّت تقرب به او انجام بدهد، پس با اینکه به آن مخلوق تقرب جسته است اما بخاطر انتفای شرط اول در آن مخلوق، عابد آن مخلوق و مشرک محسوب نمی‌شود؛ اگرچه هم فعل تقربش، نهایت خضوع و تذلل باشد؛ مگر اینکه به انگیزۀ ربوبی و با اعتقاد به داشتن صفات ربوبیت آن مخلوق براش خضوع و تذلل نموده باشد. و بعد از منتفی بودن شرک از فعل او، سپس به فعل او یکی از احکام پنجگانۀ واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام تعلق می‌گیرد.

و از تقرب واجب به یک مخلوق، مانند به دست آوردن دل برادر مومنت است در صورتی که به ناحق او را رنجانده باشی.

۱- نگاه کنید به کتاب: «حقیقت توحید نزد مؤمنان و رد بر نجدیه در تطهیر شرک مشرکان»، از این حقیر (مجاهد دین)، فصل چهارم: ربوبیت مستلزم الوهیت (عبودیت) است و الوهیت متضمّن ربوبیت است، صص ۷۰-۸۰.

پس هم به الله متعال تقرب و نزدیکی جسته می‌شود و هم به مخلوق. مانند کسی که برادر دینی‌اش از او ناراحت شده است و سپس او برای بدست آوردن دل برادرش و راضی کردن او، با زبانش از او معذرت خواهی می کند یا برایش یک دسته گل می‌خرد، و بوسیلهٔ این اعمال به او تقرب می‌جوید تا در نزد او دوباره جایگاه مناسب خودش را پیدا کند. پس تقربی که بوسیلهٔ اعمال قلب و زبان و جوارح انجام می‌شود، ذاتا عبادت محض نیست که اگر برای غیر الله صرف شود و به غیر الله تقرب جسته شود، آن غیر الله عبادت شده باشد، بلکه قیدی که تقرب به یک مخلوق را به عبادت آن مخلوق تبدیل می کند، نیّت عبادت است؛ یعنی متقرب الیه را به عنوان معبودی که دارای صفات و خصائص ربوبیت است قبول داشته باشد، سپس با این اعتقاد برای جلب رضایت او و دفع خشم او به او تقرب جوید.

و بسیاری از علما در هنگام صحبت دربارهٔ عبادات، این دو شرطی که برای قید نیّت عبادت ذکر کردیم را ذکر کرده‌اند، برای مثال الحسن بن عبد الله بن سهل العسكري اللغوي رحمه الله (متوفی ۳۹۵ هـ) در الفروق في اللغة می‌گوید: «ولا تكون العبادة إلا مع المعرفة بالمعبود... والعبادة لا تكون إلا للخالق».

ترجمه: «عبادت جز همراه با شناخت داشتن از معبود انجام نمی‌شود... و عبادت جز برای خالق (= کسی که خالق و مالک اسباب نفع و ضرر باشد) انجام نمی‌شود».[1]

۱- الفروق في اللغة، ص ۱۹۰.

و ابو الفرج المقدسي الحنبلي (متوفی ۴۸۶ هـ) می‌گوید: «معرفة الله يجب أن تتقدم على عبادته، لأنه لا يجوز للمكلف ان يعبد ما لا يعرف وإذا ثبت هذا، وجب تقدم المعرفة على العبادة».

ترجمه: «واجب است شناختن الله مقدم بر عبادت او باشد؛ چون برای مکلف جایز نیست چیزی که نمی‌شناسد را عبادت کند، و اگر این موضوع ثابت شد پس تقدم معرفت بر عبادت، واجب می‌گردد».[۱]

و ابن تیمیه الحنبلی رحمه الله (متوفی: ۷۲۸هـ) می‌گوید: «وَأَهْلُ النَّظَرِ وَالْكَلَامِ وَأَهْلُ الْعَقَائِدِ مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَغَيْرِهِمْ يَتَكَلَّمُونَ فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالتَّصْدِيقِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْإِرَادَةِ وَيَقُولُونَ: الْعِبَادَةُ لَا بُدَّ فِيهَا مِنْ الْقَصْدِ وَالْقَصْدُ لَا يَصِحُّ إلَّا بَعْدَ الْعِلْمِ بِالْمَقْصُودِ الْمَعْبُودِ وَهَذَا صَحِيحٌ فَلَا بُدَّ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمَعْبُودِ وَمَا يُعْبَدُ بِهِ».

ترجمه: «اهل نظر و کلام و اهل عقاید مانند اهل حدیث و غیر آنان، دربارۀ علم و معرفت و تصدیقی که اصل و اساس ارادۀ انسان است صحبت می‌کنند و می‌گویند: حتما باید برای انجام عبادت، قصد داشت، و قصدنمودن صحیح نخواهد بود مگر بعد از دانستن مقصود معبود، و این سخنشان صحیح است؛ پس برای عبادت‌کردن، حتماً باید معبود و آن عملی که با آن عبادت می‌کنند را بشناسد».[۲]

و سلیمان بن عمر العجیلي الأزهري الشافعي رحمه الله معروف به الجمل (متوفی: ۱۲۰۴هـ) در حایشه‌اش بر کتاب شرح منهج الطلاب از شیخ الاسلام

۱- التبصرة في أصول الدين، ص ۲۲.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۹ ص ۱۷۲-۱۷۳.

زکریا الأنصاری می‌گوید: «فِي شَرْحِ الْمُنْفَرِجَةِ لِشَيْخِ الْإِسْلَامِ الْعِبَادَةُ مَا تُعُبِّدَ بِهِ بِشَرْطِ النِّيَّةِ وَمَعْرِفَةِ الْمَعْبُودِ».

ترجمه: «در کتاب شرح المنفرجۀ از شیخ الاسلام زکریا الانصاری (متوفی ۹۲۶ هـ) آمده است: عبادت، فعلی است که به شرط داشتن نیّت و شناختن معبود، با انجام آن عبادت می‌کند».[۱]

و ابن علان الصدیقي الشافعي رحمه الله (متوفی: ۱۰۵۷هـ) نیز می‌گوید: «والعبادة: ما تعبد به بشرط النية ومعرفة المعبود».

ترجمه: «عبادت، فعلی است که به شرط داشتن نیّت و شناختن معبود، با انجام آن عبادت می‌کند».[۲]

و أبو الحسن علي بن أحمد بن مكرم الصعيدي **العدوي** المالكي رحمه الله (متوفی: ۱۱۸۹هـ) در شرحش بر کتاب کفاية الطالب الرباني لرسالة ابن أبي زيد القيرواني، می‌گوید: «وَالْعِبَادَةُ امْتِثَالُ الْأَمْرِ مَعَ مَعْرِفَةِ الْآمِرِ وَمَعَ النِّيَّةِ».

ترجمه: «عبادت، بجاآوردن فرمان، همراه با شناختن فرمان دهنده و همراه با داشتن نیّت است».[۳]

همچنین العدوی رحمه الله در حایشه‌اش بر کتاب شرح مختصر خليل للخرشي می‌گوید: «وَالْعِبَادَةِ مَا تَوَقَّفَ عَلَى مَعْرِفَةِ الْمَعْبُودِ وَالنِّيَّة».

ترجمه: «عبادت فعلی است که متوقف بر شناختن معبود و داشتن نیّت است».[۴]

۱- فتوحات الوهاب بتوضيح شرح منهج الطلاب المعروف بحاشية الجمل، ج ۱ ص ۲۶۵.

۲- دليل الفالحين لطرق رياض الصالحين، ج ۳ ص ۱۲۸.

۳- حاشية العدوي على شرح كفاية الطالب الرباني، ج ۲ ص ۱۶۴.

۴- شرح مختصر خليل للخرشي، ج ۱ ص ۷.

و أحمد بن محمد الطحطاوي الحنفي رحمه الله (متوفی ١٢٣١ هـ) در حاشيه‌اش مراقي الفلاح شرح نور الإيضاح می‌گويد: «وفرق شيخ الإسلام بين العبادة والطاعة والقربة: فالأولى ما تتوقف على معرفة المعبود مع النية».

ترجمه: «شيخ الاسلام (زكريا الأنصاری) بين عبادت و طاعت و قربت فرق گذاشته است، اولی (عبادت) فعلی است كه عبادت محسوب شدنش متوقف بر شناختن معبود همراه با داشتن نيّت است».[1]

پس يک انسان تا معبودش را نشناسد (و فرقی نمی‌كند اين معبودش، الله باشد، يا إله‌های باطل و بت‌ها باشد) نمی‌تواند او را عبادت كند، و شناختن و معرفت معبود، تنها با گذاشتن اسم معبود بر روی او نيست، بلكه بايد اعتقاد به معبود بودن و مستحق عبادت بودن و إله بودن و ربوبيت داشتن او داشته باشد تا معرفتش به او حاصل شده باشد.

آيا عبادت يک انسان برای موجودی كه اعتقاد به ربوبيتش ندارد، متصور يا ممكن است؟

سوال: اگر كسی بگويد: {من برای يک مخلوق هيچ گونه ربوبيت و الهيت و قدرت نفع و ضرر رساندن استقلالی قائل نيستم و آن مخلوق را خالی از هرگونه نفع و ضرری می‌دانم، اما برای او به نيّت عبادت، مثلاً سجده می‌كنم}، آيا فعل چنين كسی عبادت در معنای مصدری‌اش ناميده می‌شود يا خير؟ و آيا او آن مخلوق را به إلهی و معبودی گرفته است يا خير؟

جواب: مكان نيّت در قلب و درون انسان است كه جايگاه اعتقاد و باور اوست، پس كسی كه نيّت عبادت برای يک مخلوق می‌كند، به اين معناست كه اعتقاد به ربوبيت آن مخلوق پيدا كرده است. ولی اگر او واقعا آن مخلوق را خالی از ربوبيت دانسته باشد و در اين ادعايش دروغگو نبوده باشد، پس او

١- حاشية الطحطاوي على مراقي الفلاح شرح نور الإيضاح، ج ١ ص ٨.

نیّت عبادت حقیقی را نکرده است بلکه تنها اسم نیتش را نیّت عبادت گذاشته است. چراکه اعتبار به ماهیت و حقیقت امور است نه به اسامی آن. و تغییر دادن اسم باعث تغییر دادن ماهیت نمی‌شود، مثلاً اگر کسی بر روی خمر، نام آب را بگذارد، آن خمر، به آب تبدیل نمی‌شود. یا مثلاً اگر کسی کودکی را به فرزندی بگیرد، آن کودک حقیقتاً فرزند او محسوب نمی‌شود و از همدیگر ارث نمی‌برند و جزو محارم نسبی او محسوب نمی‌شود، و اگرچه هم اسم فرزند را در حق او ثابت کرده باشد اما احکام فرزند حقیقی در حق او ثابت نمی‌گردد. یا همانند این است که کسی بر روی کاغذ یک مثلث بکشد و بگوید من نام این را مربع می‌دانم! پس او حقیقتاً مثلث را کشیده است و هر اسمی که بر روی آن بگذارد تغییری در ماهیت فعل او در کشیدن مثلث ایجاد نخواهد کرد. پس اگر کسی به ربوبیت یک چیز اعتقاد نداشته باشد و او را رب بنامند، پس فقط تشابه اسمی است و فقط اسم رب را در حق او ثابت کرده است نه ماهیت رب را.

و اگر کسی برای یک مخلوق عبودیت کند و خود را عبد و بندۀ او بنامد، اما برای آن مخلوق ربوبیت قائل نباشد (منظور از ربوبیت قائل شدن را در سرفصل **شرک در ربوبیت طبق آیات [سبأ: ۲۲-۲۳]** آورده‌ام)، پس او چیزی همانند برده و ملک یمین است و بخاطر چنین عبودیتی کافر نمی‌شود چراکه این عبودیت با آن عبودیتی که برای الله انجام می‌شود تنها در اسم عبودیت مشترک هستند نه در ماهیت و کیفیتشان.

پس کسی که نیّت عبودیت برای یک مخلوق بکند، اما حقیقتاً آن مخلوق را رب و إله نداند و صفات و خصائص ربوبیت را از او نفی کند و او را خالی از هرگونه قدرت نفع و ضرر رساندن استقلالی و بالذات بداند و در این ادعایش هم راست بگوید و دروغ نگفته باشد، پس عبودیتش برای آن مخلوق همانند عبودیتی است که در حق برده استعمال می‌شود و تنها تشابه اسمی با عبودیت

برای الله متعال دارد. چراکه عنصری که عبودیت برای یک مخلوق را به عبادت برای آن مخلوق تبدیل می‌کند، همان اعتقاد به ربوبیت و الهیت آن مخلوق است.

پس وقتی کسی می‌گوید: {برای یک مخلوق هیچ گونه ربوبیتی قائل نیستم اما برایش نیّت عبادت می‌کنم و او را به معبودی می‌گیرم}، او باید تفاوت و تمایز و حدِ فاصل «**نیت عبادت**»، با «**نیت تکریم و احترام گذاشتن**» را بداند. پس از او می‌پرسیم: وقتی که نیّت عبادت می‌کنی، در اعتقاد و باورت چه تغییر و تفاوتی بین «**نیت تکریم**» با «**نیت عبادت**» قائل هستی، و چه چیزی در اعتقادت نسبت به آن مخلوق باعث شده که به جای نیّت تکریم، نیّت عبادت کرده باشی؟ و اکنون که برایش نیّت عبادت کرده‌ای، نسبت به زمانی که تنها برایش نیّت تکریم داری، چه تفاوتی در عقیده‌ات بوجود آمده است؟

حالت اول: اگر تفاوت و تمایز و حد فاصلی بین «**نیت عبادت**» و «**نیت تکریم**» نگذاشت، و ندانست چه تفاوتی با همدیگر دارند و نتوانست این دو نیّت را از هم تفکیک دهد، پس او جاهلی است که تعریف‌های شرعی را نمی‌داند و تنها اسم نیتش را تغییر داده است نه ماهیت و کیفیت و حقیقت نیتش را، و اعتبار به ماهیت و حقیقت امور است نه به اسامی آنها. و او شرط اول قید «نیت عبادت» که همان معرفت معبود بود را نداشته است، و او نهایتاً بخاطر سجده‌کردن برای مخلوقی که برایش ربوبیت قائل نیست، مرتکب حرام شده است.

حالت دوم: و اگر بین «**نیت عبادت**» و «**نیت تکریم**» تفاوت قائل شد، پس او برای اینکه حقیقتاً آن مخلوق را عبادت در معنای مصدری‌اش کرده باشد باید اعتقاد به ربوبیت و الهیت آن مخلوق داشته باشد یعنی معرفت و شناخت به معبودش داشته باشد، پس در نتیجه این ادعایش که می‌گوید برای آن مخلوق ربوبیت قائل نیست، بوسیلهٔ فعلش (= عبادت در معنای مصدری‌اش)

نقض شده و دروغ بودن ادعایش ثابت می‌شود. و ما او را بخاطر عملش مشرک می‌نامیم و ادعای او در اینکه برای آن مخلوق ربوبیت قائل نیست را تکذیب می‌کنیم، چون عبادت در معنای مصدری‌اش جز برای کسی که او را إله و رب بداند متصور نیست.

پس کسی که یک مخلوق را رب و إله نمی‌داند اما در عین حال می‌گوید: {من او را عبادت می‌کنم}، دو حالت دارد:

۱- فعل او حقیقتاً عبادت در معنای مصدری‌اش نبوده است بلکه تنها اسم آن را عبادت نامیده است، و احتمالاً منظورش از عبادت، اطاعت و تکریم و تعظیم او بوده است، پس او به معنای عبادت جاهل بوده و باید آموزش داده شود؛ همراه با اینکه او عبادت غیر الله را نکرده و مشرک نشده است.

۲- اگر بعد از اقامهٔ حجت‌شدنش و آموزش دادن تعریف شرعی عبادت و تعریف شرعی معبود به او، باز بر سخنش اصرار ورزید و گفت: {من برایش ربوبیت قائل نیستم اما باز برایش عبادت می‌کنم}، پس او در این ادعایش که می‌گوید: {برای آن مخلوق ربوبیت قائل نیستم} دروغ گفته است و ما به ظاهر عمل او حکم می‌کنیم و او را عابد غیر الله و مشرک می‌نامیم.

چنانکه خداوند متعال اقرار گروهی از مشرکان به توحید الله در ربوبیتش را نقل کرده، سپس آنان را در این اقرارشان دروغگو توصیف می‌کند. چنانکه می‌فرماید: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم

بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ٩٠ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ٨٤-٩١]

«(ای پیامبر!) بگو: اگر می‌دانید، زمین و هرکه در آن است از آنِ کیست؟!(۸۴) به زودی خواهند گفت: (همه) از آن الله است بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟!(۸۵) بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟!(۸۶) خواهند گفت: (همه) از آنِ الله است بگو: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟!(۸۷) بگو: اگر می‌دانید، چه کسی فرمان‌روایی همهٔ موجودات در دست دارد، و او پناه می‌دهد، و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود؟!(۸۸) خواهند گفت: از آن الله است بگو: پس چگونه جادو می‌شوید؟!(۸۹) (چنین نیست) بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم، و بی‌گمان آنان دروغگو هستند(۹۰) الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند(۹۱)».

برطبق این آیات، اگر مشرکان دربارهٔ بت‌هایشان حقیقتاً قائل به ربوبیت نبودند پس خداوند چرا در پاسخ به آنان چنین احتجاج کرده است که: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ﴾ «الله هرگز فرزندی بر نگزیده است».

و خداوند متعال پیوسته آنان را در اقرار زبانی و دروغینشان سرزنش کرده و فرموده: ﴿قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٨٥﴾ و ﴿قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٨٧﴾ و ﴿قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ٨٩﴾.

و در نهایت الله متعال مشرکان را در اقرار به توحید ربوبیت الله تکذیب کرده و در جوابشان فرمود: ﴿بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ۝٩٠﴾ «(چنین نیست) بلکه حق را برای آنها آوردیم، و بی‌گمان آنان دروغگو هستند».

و نفرمود: «إِنَّهُمْ لَمُكَذِّبُونَ». چون کاذب (= کسی که دروغ می‌گوید) با مکذب (= کسی که حق را تکذیب و انکار کند) فرق دارد و مشرکان در ادعایشان نسبت به توحید ربوبیت خداوند کاذب و دروغگو بودند و خداوند علت کاذب بودن مشرکان در اقرارشان به توحید ربوبیت را اینگونه بیان کرده که آنها از طرفی دیگر معتقد بودند که خداوند فرزند دارد و به همراه الله، إله‌های دیگر وجود دارد و آنان را عبادت می‌کردند. و به این شکل اقرار زبانی‌شان به توحید ربوبیت الله را با عمل خود نقض می‌کردند.

شرک در ربوبیت طبق آیات [سبأ: ۲۲-۲۳]:

در مطالبی که گذشت، اعتقاد داشتن به صفات ربوبیت در یک مخلوق را در چند جا ذکر کردیم، مثلاً گفتیم: {معبود کسی است که ربوبیت داشته باشد}، یا گفتیم: {عبادت در معنای مصدری‌اش جز برای کسی که برایش ربوبیت قائل است متصور نیست}، یا گفتیم: {عبودیت کردن برای یک مخلوق، متضمن اعتقاد داشتن به ربوبیت آن مخلوق است}. و در اینجا منظورمان از ربوبیت قائل شدن برای یک مخلوق را بطور واضح و دقیق بیان می‌کنیم، پس منظورمان از ربوبیت قائل شدن برای یک مخلوق، اعتقاد داشتن به یکی از چهار صفتی است که در این آیات آمده است:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ۝٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (إله خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، ۱- (آنها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، ۲- و در (مالکیت) آن دو هیچ شرکتی ندارند، ۳- و او (= الله) از میان آنها یاور و پشتیبانی ندارد. ۴- و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

این آیات بر این دلالت دارد که مشرکان به چهار علت إله‌هایشان را به دعا می‌خوانند:

۱- اعتقاد به مالکیت استقلالی

یا معتقد هستند إله‌هایشان در آسمان‌ها و زمین مالکیت دارند؛ آن هم مالکیتی مستقل از الله. به این شکل که الله متعال مالک چیزهایی است که خودش خلق کرده است و إله‌های دیگر نیز جداگانه مالک چیزهایی هستند که خودشان خلق کرده‌اند. چنانکه خداوند از این اعتقادشان در این آیه سخن گفته است: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إلهی (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که خلق کرده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزه (و پاک) است از آنچه آنها توصیف می‌کنند».

۲- اعتقاد به مالکیت اشتراکی

و اگر چیزی از آسمان‌ها و زمین را مستقلاً خلق نکرده باشند تا مستقلاً مالک آن باشند، پس معتقد هستند إله‌هایشان در خلقت آسمان‌ها و زمین، یا بخشی از آنها، با الله مشارکت دارند و لذا همراه با الله مشترکاً مالک آن چیزها هستند. چنانکه خداوند متعال از این اعتقادشان در این آیه سخن گفته است:

﴿أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ﴾ [الرعد: ١٦]

«آیا آنها شریکانی برای الله قرار داده‌اند که همچون خلق‌کردن او خلق کرده‌اند، و این خلق‌کردن‌ها بر آنها مشتبه شده است؟! بگو: الله خالق همه چیز است، و او یگانۀ چیره است».

وقتی خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید که به مشرکان بگوید: ﴿قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ به این معناست که مشرکانی وجود داشتند که معتقد بودند الله به تنهایی خالق همه چیز نیست، بلکه إله‌هایشان نیز خالق بعضی چیزها هستند.

ابوعبدالله القرطبی المالکي رحمه الله (متوفی: ۶۷۱هـ) دربارۀ این آیه می‌گوید: «وَالْآيَةُ رَدٌّ عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَالْقَدَرِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ خَلَقُوا كَمَا خَلَقَ اللَّهُ».

ترجمه: «این آیه ردی بر مشرکان و قدریه‌ای است که گمان می‌کنند آنها خلق می‌کنند همانگونه که الله خلق می‌کند».[1]

و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ [فاطر: ٤٠]

۱- تفسیر القرطبی، ج ۹ ص ۳۰۴.

«(ای پیامبر!) بگو: آیا شریکانی که به جای الله می‌خوانید؛ دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را خلق کرده‌اند؟ یا اینکه در (خلقت) آسمان‌ها شرکتی دارند؟».

فخر رازی رحمه الله دربارهٔ این آیه می‌گوید: «وَإِنْ كَانَ وَقَعَ لَكُمْ أَنَّ لَهَا قُدْرَةً فَأَرُونِي قُدْرَتَهَا فِي أَيِّ شَيْءٍ هِيَ، أَهِيَ فِي الْأَرْضِ، كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللهَ إِلَهُ السَّمَاءِ وَهَؤُلَاءِ آلِهَةُ الْأَرْضِ، وَهُمُ الَّذِينَ قَالُوا أُمُورُ الْأَرْضِ مِنَ الْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ صورها؟ أم هي في السموات، كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ السَّمَاءَ خُلِقَتْ بِاسْتِعَانَةِ الملائكة والملائكة شركاء في خلق السموات، وَهَذِهِ الْأَصْنَامَ صُوَرُهَا؟».

ترجمه: «اگر فکر می‌کنید که قدرتی دارند پس به من نشان بدهید که قدرتشان در چه چیزی است؟ آیا در زمین است؟ آنطور که بعضی از آنان می‌گویند: {الله إله آسمان است و این اصنام إله زمین}. و همین‌ها کسانی هستند که می‌گویند (خلقت و تدبیر) امور زمین از طرف ستارگان است و بت‌ها تصاویر آنان هستند. یا اینکه قدرتشان در آسمان است؟ آنطور که بعضی از آنان می‌گویند: {آسمان به کمک ملائکه خلق شده است و ملائکه در آفرینش آسمان‌ها شریک هستند و این بت‌ها هم تصاویر آنان است}».[1]

و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴾ [لقمان: ۱۱]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۲۴۵.

«این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی‌که غیر او هستند، چه چیزی را خلق کرده‌اند؟! بلکه ستمکاران در گمراهی آشکاری هستند».

و همچنین خداوند متعال رزق‌دادن را کار کسی می‌داند که قدرت خلق کردن رزق را داشته باشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ﴾ [فاطر: ۳]

«ای مردم! نعمت الله را بر خود به یاد آورید، آیا خالقی جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ إلهی جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!».

و چون مشرکان رزق را علاوه بر الله، از إله‌هایشان نیز می‌خواستند پس به تبع آن خالق بودن غیر الله را هم ثابت کرده‌اند، چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ﴾ [العنکبوت: ۱۷]

«بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول جلّ ثناؤه: إن أوثانكم التي تعبدونها، لا تقدر أن ترزقكم شيئا (فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ) يقول: فالتمسوا عند الله الرزق لا من عند أوثانكم».

ترجمه: «خداوند می‌فرماید: بت‌هایی که عبادتش می‌کنید نمی‌توانند شما را رزق و روزی بدهند {پس روزی را نزد الله طلب کنید} می‌فرماید: رزق را از نزد الله بجویید نه از نزد بت‌هایتان».[1]

پس مشرکی که رزق را از نزد غیر الله و از بت‌هایش می‌خواهد، دلالت بر این دارد که برای بت‌هایش قدرت خلق‌کردن رزق را قائل شده است.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مثلاً رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: ۲۹]

«الله مردی (مملوک) را مثل زده که در (بردگی) او شریکانی است که پیوسته با هم اختلاف (و مشاجره) دارند، و مردی (مملوک) که تنها تسلیم یک شخص است، آیا (این دو) در وصف یکسانند؟! حمد و ستایش مخصوص الله است، بلکه بیشتر آن‌ها نمی‌دانند».

فخر رازی رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «فَيَبْقَى ذَلِكَ الْمُشْرِكُ مُتَحَيِّرًا ضَالًّا، لَا يَدْرِي أَيَّ هَؤُلَاءِ الْآلِهَةِ يَعْبُدُ وَعَلَى رُبُوبِيَّةِ أَيِّهِمْ يَعْتَمِدُ، وَمِمَّنْ يَطْلُبُ رِزْقَهُ، وَمِمَّنْ يَلْتَمِسُ رِفْقَهُ، فَهَمُّهُ شِفَاعٌ، وَقَلْبُهُ أَوْزَاعٌ. امّا مَنْ لَمْ يُثْبِتْ إِلَّا إِلَهًا واحدا فَهُوَ قَائِمٌ بِمَا كَلَّفَهُ عَارِفٌ بِمَا أَرْضَاهُ وَمَا أَسْخَطَهُ، فَكَانَ حَالُ هَذَا أَقْرَبَ إِلَى الصَّلَاحِ مِنْ حَالِ الْأَوَّلِ، وَهَذَا مَثَلٌ ضُرِبَ فِي غَايَةِ الْحُسْنِ فِي تَقْبِيحِ الشِّرْكِ وَتَحْسِينِ التَّوْحِيدِ».

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۲۰.

ترجمه: «به این شکل آن مشرک متحیّر و سرگردان باقی می‌ماند و نمی‌داند کدام یک از آن إله‌ها را عبادت کند و به ربوبیت کدامشان اعتماد کند و از کدامشان طلب رزق کند و مهربانی و لطف کدامشان را جستجو کند. از این رو، نگرانی‌اش زیاد و قلبش سرگردان است. امّا کسی که جز إله واحد (= الله)، إله دیگری ندارد، چنین کسی آنچه را که إلهش او را به آن مکلف نموده است می‌داند و به آنچه که او را راضی یا خشمگین می‌کند آ گاه است، پس حال چنین شخصی به صلاح نزدیک‌تر از حال شخص اول است. و این مثال، در نهایت زیبایی برای تقبیح شرک و تحسین توحید، زده شده است».[۱]

۳- اعتقاد به تفویض امور

و اگر هم در مالکیت شراکت نداشته باشند، پس معتقد هستند إله‌هایشان یاور و پشتیبان الله در تدبیر امور کائنات هستند و الله متعال بخاطر ضعفش و نیازی که به آلهه دارد، ادارهٔ بخشی از جهان هستی را به آنها تفویض و واگذار کرده است.[۲]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ صص ۴۵۰-۴۵۱.

۲- تفویض با تسبیب فرق دارد. چنانکه خداوند ملائکه را سببی برای تدبیر امور قرار داده و می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾ [النازعات: ۵] «و سوگند به فرشتگانی که کارها را تدبیر می‌کنند».

ابن القیم رحمه الله دربارهٔ سبب قرار داده شدن ملائکه به اذن الله در تدبیر امور می‌گوید: «فَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ حَرَكَاتِ الْأَفْلَاكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَالرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ وَالْمَطَرِ وَالنَّبَاتِ وَحَرَكَاتِ الْأَجِنَّةِ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا، فَإِنَّمَا هِيَ بِوَاسِطَةِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا وَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا، كَمَا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ فِي نُصُوصٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، وَالْإِيمَانُ

بِذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْإِيمَانِ بِالْمَلَائِكَةِ، فَإِنَّ اللهَ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَائِكَةً، وَبِالْقَطْرِ مَلَائِكَةً، وَبِالنَّبَاتِ مَلَائِكَةً، وَبِالرِّيَاحِ مَلَائِكَةً، وَبِالْأَفْلَاكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَوَكَّلَ بِكُلِّ عَبْدٍ أَرْبَعَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، كَاتِبَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، وَحَافِظَيْنِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَوَكَّلَ مَلَائِكَةً بِقَبْضِ رُوحِهِ وَتَجْهِيزِهَا إِلَى مُسْتَقَرِّهَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَمَلَائِكَةً بِمُسَاءَلَتِهِ وَامْتِحَانِهِ فِي قَبْرِهِ، وَمَلَائِكَةً بِتَعْذِيبِهِ فِي النَّارِ أَوْ نَعِيمِهِ فِي الْجَنَّةِ، وَوَكَّلَ بِالْجِبَالِ مَلَائِكَةً، وَبِالسَّحَابِ مَلَائِكَةً تَسُوقُهُ حَيْثُ أُمِرَتْ بِهِ، وَبِالْقَطْرِ مَلَائِكَةً تَنْزِلُ بِأَمْرِ اللهِ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ كَمَا شَاءَ اللهُ، وَوَكَّلَ مَلَائِكَةً بِغَرْسِ الْجَنَّةِ وَعَمَلِ آلَتِهَا وَفُرُشِهَا وَالْقِيَامِ عَلَيْهَا، وَمَلَائِكَةً بِالنَّارِ كَذَلِكَ».

ترجمه: «در آسمان‌ها و زمین و بین آن دو، هر حرکتی اعم از حرکت افلاک و خورشید و ماه و ستارگان و باد و ابر و باران و نباتات و حرکات جنین در شکم مادرانشان همه بوسیلۀ ملائکه (فرشتگان) تدبیرگر و تقسیم‌گر صورت می‌گیرد، چنانکه نصوص قرآن و سنّت بر آن دلالت دارد و ایمان به آن از کمال ایمان به ملائکه است. خداوند ملائکه‌ای را موکل رحم قرار داده است و ملائکه‌ای را بر قطره‌های باران موکل قرار داده و ملائکه‌ای بر نباتات و ملائکه‌ای بر باد، و نیز بر افلاک و خورشید و ماه و ستارگان ملائکه‌ای گماشته شده است و بر هر شخص چهار ملائکه گماشته شده است، دو کاتب در چپ و راست او و دو محافظ در جلو و پشت او، و نیز ملائکه‌ای به قبض روحش گماشته شده است و ملائکه‌ای بر سؤال و جواب قبر و عذاب و نعمت در آنجا، و ملائکه‌ای که هنگام برخاستن از قبر او را به سمت محشر می‌برند و ملائکه‌ای که او را در آتش عذاب می‌دهند یا در بهشت نعمت می‌دهند و بر کوه‌ها ملائکه‌ای گماشته شده است و بر ابرها نیز ملائکه‌ای که آن‌ها را هرکجا که امر شود سوق می‌دهند و بر قطرات باران ملائکه‌ای که آن‌ها را به امر خدا به‌اندازه‌ی مشخصی که خدا بخواهد فرو می‌فرستند و ملائکه‌ای که بر کاشتن بهشت و فرش کردن و بر پا کردن آن گماشته شده‌اند و همین گونه بر آتش نیز ملائکه‌ای قرار دارند». [الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي أو الداء والدواء، صص ۲۰۰-۲۰۱].

پس در تفویض، شخص معتقد است که ادارۀ چیزی از کائنات به یک مخلوق واگذار شده تا آن مخلوق بطور مستقل از اذن و اراده و مشیت الله، هرطور که خودش بخواهد در آن تصرف کند. اما در تسبیب، شخص معتقد است که خداوند متعال ادارۀ امور کائنات را بوسیلۀ اسباب انجام می‌دهد و آن اسباب داخل در حیطۀ قدرت و اذن و مشیت الله متعال

چنانکه خداوند متعال از این اعتقادشان در این آیات سخن گفته است:

﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ۝٢٢ لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ۝٢٣ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ﴾ [الأنبياء: ٢٢-٢٤]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آنها توصیف می‌کنند(۲۲) (او) از آنچه می‌کند، باز خواست نمی‌شود، و آنان باز خواست می‌شوند(۲۳) آیا به جز او إله‌هایی را بر گزیده‌اند؟! بگو: دلیل‌تان را بیاورید».

در این آیات که به نام آیهٔ «فساد» مشهور است، خداوند از مشرکان درخواست دلیل و برهان بر وجود چنین إله‌هایی کرده است و اگر مشرکانی که مخاطب این آیه بودند حقیقتاً معتقد نبودند که به همانند إله بودن الله،

هستند و اگر الله متعال نخواهد، آن اسباب هیچگونه کاری نمی‌توانند انجام بدهند. برای مثال خداوند عسل را سببی برای شفا قرار داده است، نه اینکه شفا دادن را به عسل تفویض کرده باشد؛ به شکلی که حتی اگر الله متعال هم نخواهد اما باز آن عسل شفا بدهد. پس عسل در شفا دادن قائم به ذات خودش نیست بلکه خداوند آن را سببی برای شفا قرار داده است. یا برای مثال آتش می‌سوزاند، اما قدرت سوزاندن به آتش تفویض نشده است به این صورت که اگر الله متعال نخواهد آتش یک چیز را بسوزاند اما آن آتش در سوزاندن مستقل از اذن و اراده و مشیت الله باشد و باز بسوزاند. چنانکه الله متعال نخواست آتش ابراهیم علیه السلام را بسوزاند، چون قدرت سوزاندن به آتش تفویض نشده است بلکه تنها سببی برای سوزاندن قرار داده شده است که هرگاه خداوند نخواهد آتش بسوزاند، قدرت سوزاندن آتش نیز بی‌اثر خواهد شد.

رجوع کنید به مقالهٔ: «حقیقت و مجاز» و مقالهٔ: «تفاوت تفویض با تسبیب».

إله‌های دیگری هم وجود دارد که تدبیر کائنات در دست آنهاست و مستقل از الله یا همراه با الله تدبیر امور بندگان را می‌کنند و نفع و ضرر می‌رسانند، پس باید آنها در جواب الله متعال و پیامبرش می‌گفتند: {ما هرگز چنین چیزی نگفته‌ایم؛ پس چرا از ما برهان و دلیل برای چیزی می‌خواهید که به آن معتقد نیستیم؟!}. و آیا معقول است که خداوند متعال اعتقادی را به مشرکان نسبت بدهد و از آنها دلیل بر صحت آن را بخواهد، در حالی که مشرکان اصلاً آن را نگفته باشند و به آن معتقد نبوده باشند؟!

و اگر مشرکان معتقد نبودند که إله‌هایشان نفع و ضرر می‌رسانند و اگر معتقد نبودند که تدبیر کائنات به آنان تفویض شده است و اگر إله به معنای معبودی که خالی از قدرت نفع و ضرر رساندن است باشد، پس چنین إله بی‌نفع و ضرری واقعاً چگونه و با چه چیزی می‌تواند موجب فساد در آسمان‌ها و در زمین شود؟

ابن القیم رحمه الله دربارۀ این آیه می‌گوید: «ولو كان كذلك لفسد نظام الوجود وفسد العالم بأسره لو كان فيهما إلهة إلا الله لفسدتا ولو كان معه آلهة أخرى كما يقوله أعداؤه المبطلون لوقع من النقص في التدبير وفساد الأمر كله ما لا يثبت معه حال ولا يصلح عليه وجود».

ترجمه: «و اگر اینگونه بود، مسلّماً نظام هستی تباه می‌شد و همۀ عالم فاسد می‌گشت، اگر در آسمان‌ها و زمین آلهه‌ای جز الله وجود داشت، مسلما تباه می‌شدند، و اگر به همراه او آلهۀ دیگری وجود داشت چنانکه دشمنان

باطلش چنین می‌گویند، **مسلماً در تدبیر نقص واقع می‌شد** و همۀ امور فاسد می‌گشت و هیچ حالی ثابت نمی‌ماند و هیچ وجودی درست باقی نمی‌ماند».[۱]

تلبیه مشرکان بیانگر شرک تفویض است

و تلبیه مشرکان نیز بیانگر همین نوع شرک است، یعنی شرک تدبیر و شرک تفویض. امام مسلم رحمه الله (متوفی: ۲۶۱هـ) در صحیحش تلبیه مشرکان را از ابن عباس رضی الله عنهما چنین نقل کرده است: «قَالَ: كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَقُولُونَ: لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وَيْلَكُمْ، قَدْ قَدْ" فَيَقُولُونَ: إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ، يَقُولُونَ هَذَا وَهُمْ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ».

ترجمه: «ابن عباس می‌گوید: مشرکان می‌گفتند: {لبیک (اجابت باد تو را) شریکی نداری}. و رسول خدا صلی الله علیه وسلم به آنان می‌فرمود: {وای بر شما همین اندازه کافی است}. اما مشرکان در ادامه‌اش می‌گفتند: {مگر شریکی که برای توست؛ که تو مالک او و آنچه مالکش است، هستی}. این را می‌گفتند و دور خانۀ کعبه طواف می‌کردند».[۲]

مشرکان عرب که این تلبیه را می‌گفتند، معتقد بودند إله‌هایشان ملائکه هستند و ملائکه را هم دختران الله می‌دانستند. یعنی إله‌هایشان را از ذات و عنصر و جنس الهی می‌دانستند، به عبارتی دیگر الهیت را جنسی می‌دانستند

۱- طریق الهجرتین، ص ۲۰۹.

۲- صحیح مسلم (۱۱۸۵).

که تعدد می‌پذیرد به همان شکل که انسان جنسی است که متعدد است. و فرزند نمی‌تواند مخلوق پدر باشد، بلکه از عنصر و جنس و ذات او و جزئی از اوست، لذا مشرکان عرب إله‌هایشان (که ملائکه بودند) را مخلوق و بندۀ خدا نمی‌دانستند بلکه إلهی همانند الله و فرزندان الله می‌دانستند.

و هنگامی‌که یک انسان، انسان دیگری را به بردگی می‌گیرد، هردو در عنصر و جنس انسان بودن مشترک هستند، و آن انسان آزاد، مالک آن برده و مالک آنچه آن برده دارد است؛ بدون اینکه صفت و کیفیت انسانیت را از او سلب یا نفی کرده باشد. در این حالت، تعدد جنس انسان وجود دارد با اینکه یکی از آن انسان‌ها برده و مملوک، و دیگری انسان آزادی است. و مشرکان در حق الله سبحانه وتعالی چنین حالتی را معتقد بودند، یعنی عنصر و جنس الهیت را متعدد می‌دانستند، و منظور آنان از اینکه الله مالک إله‌هایشان است، بنده و برده و عبد بودن إله‌هایشان برای الله نبوده است، بلکه منظورشان مالکیتی مانند مالکیت پدر از فرزندش است، و چنین مالکیتی در اسلام نیز وجود دارد، چنانکه جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرده که مردی گفت: «يَا رَسُولَ اللّهِ إِنّ لِي مَالًا وَوَلَدًا، وَإِنّ أَبِي يُرِيدُ أَنْ يَجْتَاحَ مَالِي، فَقَالَ: أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ».

ترجمه: «ای رسول خدا، من اموال و فرزندانی دارم و پدرم می‌خواهد که مال من را از آن خود کند، پیامبر فرمود: تو و مالت از آن پدرت هستی».[1]

۱- ابن ماجه (۲۲۹۱)، صحیح ابن حبان (۱۴۲/۲)، مسند احمد (۶۹۰۲).

در شرح این حدیث گفته‌اند که: منظور از حرف «ل» در کلمهٔ «لِأَبِيكَ» لام مالکیت نیست بلکه لام مباحیت است؛ یعنی برای پدر مباح است که در صورت ضرورت و نیاز از مال فرزندش استفاده کند چراکه حق پدر بر فرزند چنین چیزی را اقتضا می‌کند. و مشرکان در تلبیه‌شان چنین مالکیتی را مد نظر داشتند، اینکه الله به عنوان پدرِ آلهه که در رأس قرار دارد، مالک إله‌های کوچک‌تر و مالک آنچه إله‌ها دارند است. و اثبات چنین مالکیتی برای الله به عنوان پدر، نفی مالکیت از إله‌ها به عنوان فرزند را نمی‌کند، به همان شکل که در حدیث: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»، اینگونه بود و نفی مالکیت را از فرزند نکرد.

و تلبیه مشرکان دلالت بر شرک آنان در تدبیر جهان هستی و تفویض آن به آلهه بود. مشرکان، اللهِ قادر و متعال را عاجز از آن می‌دانستند که به تنهایی بتواند تدبیر جهان هستی را بکند و معتقد بودند که یک إله به تنهایی نمی‌تواند صدای همهٔ بندگان را بشنود و نیازهای همهٔ بندگان را برآورده کند. از این رو برای الله شریکانی قائل بودند و می‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ﴾ [ص: ۵]

«آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

علما در تفسیر این آیه گفته‌اند که تعجب مشرکان از این بود که چگونه یک إله به تنهایی می‌تواند صدای همه را بشنود و نیاز همه را برآورده کند؟ برای مثال امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا) يقول: وقال هؤلاء الكافرون الذين قالوا: محمد ساحر كذاب: أجعل

محمد المعبودات كلها واحدا، يسمع دعاءنا جميعنا، ويعلم عبادة كل عابد عبدَه منا (إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ): أي إن هذا لشيء عجيب. كما حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ) قال: عجب المشركون أن دُعوا إلى الله وحده، وقالوا: يسمع لحاجاتنا جميعا إله واحد! ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة».

ترجمه: «آن كافرانی كه می گفتند محمد ساحر و كذاب است می گويند: آيا همۀ إله‌ها را يک إله قرار داده كه دعای همۀ ما را می‌شنود و عبادت همۀ ما را وقتی كه عبادتش كند می‌داند؟ بی‌گمان اين چيز عجيبی است. چنانكه بشر برايمان تعريف كرد از يزيد از سعيد از قتاده كه دربارۀ آيه: {آيا (همۀ) إله‌ها را يک إله قرار داده است؟} گفت: مشركان تعجب كردند از اينكه به سوی الله يكتا دعوت شدند و گفتند: نيازهای همۀ ما را يک إله می‌شنود؟ چنين چيزی را در ملت ديگری نشنيده بوديم!».[۱]

و مشركان می گفتند: «لنا ثلاثمائة وستون صنماً لا تقوم بحوائجنا فكيف يقوم إله واحِد بحوائج الخلق كلهم».

ترجمه: «ما سيصد و شصت بت داريم كه با همۀ آنها هنوز نيازهای ما برطرف نمی‌شود، حالا چگونه يک إله واحد نيازهای همۀ خلق را برطرف كند».[۲]

۱- تفسير طبری، ج ۱ ص ۱۴۹.
۲- تفسير النكت والعيون از الماوردی الشافعي (متوفی: ۴۵۰هـ) ، ج ۶ ص ۳۷۰.

پس مشرکان معتقد بودند که الله دعای همهٔ آنان را نمی‌شنود و متوجه عبادت همهٔ آن‌ها نمی‌شود، بلکه إله‌هایشان هستند که در برطرف کردن این نقص خداوند در ربوبیتش، شریک او هستند. برای همین با تعجب می‌گفتند آیا محمد همه إله‌ها را یک إله قرار داده است!؟

السمرقندی الحنفي رحمه الله (متوفی: ۳۷۳هـ) می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً يعني: كيف يتسع لحاجتنا إله واحد إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ يعني: لأمر عجيب».

ترجمه: «{آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} یعنی: چگونه یک إله می‌تواند نیازهای ما را برآورده کند؟ {بی‌گمان این چیزی عجیبی است} یعنی امر عجیبی است».[۱]

و فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ الْقَوْمَ مَا كَانُوا مِنْ أَصْحَابِ النَّظَرِ وَالِاسْتِدْلَالِ بَلْ كَانَتْ أَوْهَامُهُمْ تَابِعَةً لِلْمَحْسُوسَاتِ فَلَمَّا وَجَدُوا فِي الشَّاهِدِ أَنَّ الْفَاعِلَ الْوَاحِدَ لَا تفي قدرته وعمله بِحِفْظِ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ قَاسُوا الْغَائِبَ عَلَى الشَّاهِدِ، فَقَالُوا لَا بُدَّ فِي حِفْظِ هَذَا الْعَالَمِ الْكَثِيرِ مِنْ آلِهَةٍ كَثِيرَةٍ يَتَكَفَّلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِحِفْظِ نَوْعٍ آخَرَ».

ترجمه: «مشرکان صاحبان نظر و استدلال نبودند بلکه اوهامشان تابع محسوسات بود، هنگامی‌که در مشاهدات خود دیدند که قدرت و عمل یک نفر به تنهایی نمی‌تواند خلق عظیمی را حفظ نماید، عالم غایب را هم بر عالم

۱- تفسیر بحر العلوم از السمرقندی، ج ۳ ص ۱۵۸.

شاهد قیاس کردند و گفتند ناچاراً باید در حفظ این عالم نیز إله‌های زیادی باشند تا هر یک از آنان بخشی از آن را حفظ نماید».[۱]

از این رو معتقد بودند که چون الله به تنهایی نمی‌تواند دعا و صدای همه را بشنود و نیاز همه را برآورده کند، لذا شریکان و اولیاء من الذلی دارد که به او کمک می‌کنند و ضعف او در تدبیر جهان هستی را برطرف می‌کنند و این همان حقیقت تلبیهی بود که می‌گفتند. یعنی با اینکه الله را بعنوان پدر آلهه، مالک شریکانش و بخاطر خالق بودن الله، او را مالک آنچه که به شریکانش تفویض کرده بود می‌دانستند، اما در عین حال معتقد بودند که إله‌هایشان در تدبیر جهان هستی شریک و اعوان و انصار و اولیاء من الذل برای الله هستند، به این شکل که خداوند کائنات را خلق کرده سپس تدبیر شئون آن را به شریکانش تفویض نموده و آن شریک یا بصورت مستقل از الله و بدون نیاز به اذن الله، یا بصورت شراکتاً و مع الله در تدبیر شئون آن تصرف می‌کند طوری که خداوند را به تنهایی قادر به تدبیر همهٔ جهان هستی نمی‌دانستند. پس معتقد بودند الله مالک حقیقی و آفرینندهٔ کائنات است، اما تدبیر شئون کائنات را به شریکانش تفویض کرده و شریکانش در تدبیر و تصرف کردن در آن مستقل از الله هستند. و این همان حقیقت معنای تلبیه‌شان است که می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».[۲]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۳۶۸.

۲- تلبیه ثقیف و تلبیه بنی اسد که در صفحهٔ ۷ مقالهٔ ترجمه‌شدهٔ سلطان العمیری آمده است، از کتاب: «الأزمنة وتلبية الجاهلية» از محمد بن المستنير بن أحمد، أبو علي، الشهير بقُطْرُب (المتوفى: ۲۰۶هـ)، نقل شده است که در این کتاب این تلبیه‌ها بدون هیچ سندی

برای همین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا﴾ [الإسراء: ١١١]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

۴- اعتقاد به شفاعت نافذ

و معتقد بودند چون إله‌هایشان شریک الله در تدبیر کائنات هستند (چه به این صورت که خودشان مستقلاً مالک آنچه که تدبیرش می‌کنند باشند و چه با الله در مالکیت آن شریک باشند و چه اصلاً مالک چیزی از کائنات نباشند، بلکه فقط تدبیر امورش به آنها تفویض شده باشد)، پس مادامی که إله‌ها در تدبیر امور و شئون کائنات شریک الله هستند و الله بخاطر ضعفش به آنها نیاز

و هیچ سلسلۀ رجالی نقل شده‌اند. و با توجه به اینکه وهابیت با افتخار خود را اهل حدیث می‌دانند و همواره بر مخالفانشان ایراد می‌گیرند که آنان دینشان را از احادیث و روایات ضعیف می‌گیرند، پس چطور خودشان سخنی که بعد از دو قرن و بدون هیچ سندی نقل شده است را صحیح دانسته و قبول می‌کنند و برای تحریر مفهوم عبادت و فهمیدن شرک مشرکین عرب به آن استناد و احتجاج می‌کنند؟ پس بر آنها لازم است سند و سلسله رجال کسانی که این تلبیه‌ها را نقل کرده‌اند بیاورند و صحت آن را ثابت نمایند. و اگر ثابت نکنند پس نقطۀ مقابل آن ثابت می‌شود اینکه وهابیت در ادعای اهل حدیث بودنشان دروغ می‌گویند چون آنها هرجا حدیثی یا روایتی به ضرر عقایدشان باشد با تکلّف و تنطّع و تشدّد فراوان آن را تضعیف می‌کنند و هرجا نیز مطلبی به نفعشان باشد -مانند تلبیه‌های نقل شده در کتاب الأزمنة وتلبية الجاهلية- آن را صحیح می‌دانند ولو اصلاً هیچ سند و سلسله رجالی هم نداشته باشد!

دارد، پس إله‌ها می‌توانند در نزد الله بدون نیاز به اذن و رضایت الله شفاعت نافذ بکنند، و الله متعال نیز بخاطر نیازی که به آنها دارد مجبور است خواستۀ آنها را قبول کند اگرچه هم راضی نباشد! چنانکه خداوند متعال از این اعتقادشان در این آیه سخن گفته است: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ﴾ [غافر: ۱۸]

«و آنها را از روز نزدیک (= قیامت) بترسان، آنگاه که دل‌ها لبریز از غم به حنجره‌ها رسد، برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود».

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللهِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فِيهِ إِلَى إِذْنِ اللهِ، وَلِهَذَا السَّبَبِ رَدَّ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ {مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ} [الْبَقَرَة: ۲۵۵] فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى اللهِ إِجَابَةَ الْأَصْنَامِ فِي تِلْكَ الشَّفَاعَةِ، وَهَذَا نَوْعُ طَاعَةٍ، فَاللهُ تَعَالَى نَفَى تِلْكَ الطَّاعَةَ بِقَوْلِهِ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلا شَفِيعٍ يُطَاعُ».

ترجمه: «مشرکان دربارۀ بت‌هایشان می‌گفتند که آنها شفیعان ما نزد الله هستند و می‌گفتند که آنها نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند بدون اینکه برای شفاعت کردنشان احتیاجی به اجازۀ الله داشته باشند و به همین خاطر خداوند متعال این عقیدۀشان را با این فرموده‌اش رد کرد: {کیست که در نزد او شفاعت کند مگر با اجازه او؟} پس این نشان می‌دهد که مشرکان معتقد بودند

که بر خداوند واجب است که شفاعت بت‌ها را قبول کند و این (= قبول کردن شفاعتشان) نوعی اطاعت‌شدن و پذیرفته شدن است، و خداوند چنین پذیرفته‌شدنی را با این فرموده‌اش نفی کرده است: {برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود}».[1]

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا﴾ [مریم: ۸۷]

«آنها مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی‌که نزد (الله) رحمان عهدی گرفته باشد».

ابن القیم رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «فَإِنَّهُ سُبْحَانَهُ نفى الشَّفَاعَة الشركية الَّتِي كَانُوا يعتقدونها وأمثالهم من الْمُشْركين وَهِي شَفَاعَة الوسائط لَهُم عِنْد الله فِي جلب مَا يَنْفَعهُمْ وَدفع مَا يضرهم بذواتها وأنفسها بِدُونِ توقف ذَلِك على إِذن الله ومرضاته لمن شَاءَ أَن يشفع فِيهِ الشافع».

ترجمه: «خداوند سبحان شفاعت شرکی که مشرکان و امثال آنان به آن معتقد بودند را نفی می‌کند، یعنی شفاعت‌کردن واسطه‌ها برایشان در نزد خدا برای جلب منافع و دفع ضررها، آن هم با ذات خودشان و با نفس خودشان بدون اینکه شفاعتشان متوقف بر اذن و اجازۀ خداوند و رضایت او برای کسی که شافع می‌خواهد درباره‌اش شفاعت کند باشد».[2]

۱- التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص، ۵۰۴.

۲- مفتاح دار السعادة، ج ۲، ص، ۲۷۰.

همچنین ابن تیمیه رحمه الله دربارۀ شفاعت شرکی مشرکان می‌گوید: «فهذه الشفاعة التي كان المشركون يثبتونها أبطلها القرآن في غير موضع، وهي كشفاعة المخلوق عند المخلوق بغير إذنه، فإن هذا الشافع شريك للمشفوع إليه، فإنه طلب منه ما لم يكن يريد أن يفعله، فيحتاج لقضاء حق الشفيع أن يفعله، فالشفيع بغير إذن المشفوع إليه شريك له، والله تعالى لا شريك له، ولهذا قال: {لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ} [البقرة: ۲۵۵] فلو شفع أحد بغير إذنه شفاعة نافعة مقبولة كان شريكًا له، وهو سبحانه لا يشفع عنده أحد إلا بإذنه، وهذا من وجهين: أحدهما: أنه هو الذي يخلق أفعال العباد، فلا يفعل أحد شيئًا إلا بمشيئته. والثاني: وهو المقصود: أن الملائكة، والأنبياء، لا يشفعون عنده إلا بإذنه».

ترجمه: «پس این شفاعتی که مشرکان آن را اثبات می‌کردند خداوند در جاهای مختلف قرآن آن را باطل کرده است، که مانند شفاعت یک مخلوق در نزد مخلوق دیگر آن هم بدون اجازۀ اوست. چون در این حالت شافع (شفاعت‌کننده) شریک مشفوع الیه (کسی که نزدش شفاعت می‌کند) می‌شود. یعنی شافع از مشفوع الیه چیزی را می‌خواهد که مشفوع الیه دلش نمی‌خواهد انجام بدهد، اما برای برآورده کردن حق شفیع، مجبور است که خواستۀ او را انجام بدهد. پس شفیعی که بدون اجازۀ مشفوع الیه شفاعت کند، شریک او محسوب می‌شود، در حالی که خداوند متعال شریکی ندارد، و برای همین می‌فرماید: {آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست.

کیست که در نزد او جز با اجازۀ او شفاعت کند} [البقرة: ۲۵۵]. پس اگر کسی بدون اجازۀ او شفاعتی نافع و مقبول کند، پس شریک اوتعالی شده است، و در نزد خداوند سبحان کسی جز با اجازۀ او شفاعت نمی‌کند، و این از دو وجه می‌باشد: یکی: اینکه اوتعالی همان کسی است که افعال بندگان را خلق می‌کند، پس کسی چیزی انجام نمی‌دهد مگر با مشیت او. و دوم: که مقصود می‌باشد اینکه ملائکه و پیامبران در نزد اوتعالی جز با اجازۀ او شفاعت نمی‌کنند». [1]

همچنین ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُونَ أَثْبَتُوا الشَّفَاعَةَ، الَّتِي هِيَ شِرْكٌ؛ كَشَفَاعَةِ الْمَخْلُوقِ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ، كَمَا يَشْفَعُ عِنْدَ الْمُلُوكِ خَوَاصُّهُمْ لِحَاجَةِ الْمُلُوكِ إِلَى ذَلِكَ، فَيَسْأَلُونَهُمْ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ، وَتُجِيبُ الْمُلُوكُ سُؤَالَهُمْ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهِمْ، فَالَّذِينَ أَثْبَتُوا مِثْلَ هَذِهِ الشَّفَاعَةِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى مُشْرِكُونَ كُفَّارٌ».

ترجمه: «پس مشرکان شفاعتی که شرکی است را اثبات کردند، که همانند شفاعت مخلوق در نزد مخلوق است، به همان شکلی که پادشاهان بخاطر احتیاجی که به خواص و نزدیکانشان دارند، نزدیکانشان در نزد آنان شفاعت می‌کنند، و بدون اینکه از پادشاهان اجازه بگیرند از آنان درخواست شفاعت می‌کنند، و پادشاهان نیز چون به خواص و نزدیکان‌شان احتیاج دارند مجبور

۱- قاعدة عظيمة في الفرق بين عبادات أهل الإسلام والإيمان وعبادات أهل الشرك والنفاق، ص ۱۲۲.

اند درخواست آنان را قبول کنند. پس کسانی که چنین شفاعتی را ثابت می‌کنند، نزد خداوند متعال مشرک و کافر هستند».[۱]

و همهٔ این چهار موردی که طبق آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] بیان شد، شرک صریح در ربوبیت می‌باشد. و قائل شدن یکی از این چهار مورد برای یک مخلوق برابر با إله دانستن آن مخلوق است و موجودی که خالی از یکی از این چهار مورد باشد إله نخواهد بود و اگر کسی موجودی را إله بنامد اما یکی از این چهار مورد را در حق او قائل نباشد، پس او فقط نام إله را بر او گذاشته است نه ماهیت و حقیقت إله را. و کسی که برای یک مخلوق معتقد باشد که یکی از این چهار مورد در او وجود دارد، پس او را معبودی مستحق عبادت دانسته و مشرک شده است اگرچه هم او را عبادت نکند.

اشکال و نقص دیدگاه وهابیت در تعریف عبادت

اما متاسفانه در تحدید مفهوم عبادت، علمای وهابیت دچار انحراف شده‌اند. آنان معتقدند حتی بدون اعتقاد به معانی ربوبیت در معبود، عبادت محقق می‌شود! و شخص می‌تواند عابد غیر الله و عابد یک مخلوق گردد آن هم بدون اینکه در آن مخلوق صفتی از صفات چهارگانهٔ ربوبیت، که در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] ذکر شد را قائل باشد!

طبق سخن این گروه، انسان، عابدِ غیر خود خواهد شد بدون اینکه معتقد باشد معبودش در تکوین نفع و ضرر او، -بالذات و مستقل از الله متعال، و یا مع الله متعال- تصرفی داشته باشد، و یا بدون اینکه معتقد باشد معبودش با شفاعت نافذش بر الله غالب می‌آید و در قدرت و ارادهٔ او تأثیر خواهد گذاشت؛ چنانکه در آیهٔ فساد [الأنبیاء: ۲۲] و آیهٔ تمانع [المؤمنون: ۹۱] آمد.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴ ص ۳۴۱.

در واقع این افراد، مناط عبادت شدن اعمال قلبی و زبانی و جوارحی را نیّت و اعتقاد شخص نسبت به کسی که آن اعمال را برایش انجام می‌دهد نمی‌دانند، بلکه مناط عبادت را مجرد نهایت خضوع و تذلل و حب می‌دانند. و در تناقضات آشکاری افتاده‌اند که قادر به حل آن نیستند.

برای مثال «سجده»، عملی است که ظاهر آن، نشانگر نهایت خضوع و خشوع است، اما با این حال سجده برای غیر الله متعال همواره عبادت محسوب نمی‌شود. چنانکه ملائکه علیهم السلام برای آدم علیه السلام سجده انجام دادند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٢٩ فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ٣٠﴾ [الحجر: ۲۹-۳۰]

«پس چون (آدم را آفریدم و) به او سامان دادم، و از روح خود در آن دمیدم، (همگی) برای او سجده کنید(۲۹) پس همهٔ فرشتگان با همدیگر سجده کردند(۳۰)».

همچنین آل یعقوب برای یوسف علیهم السلام سجده انجام دادند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ﴾ [یوسف: ٤]

«(به یاد آور) هنگامی‌را که یوسف به پدرش یعقوب گفت: پدرم! همانا من (در خواب) یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، آن‌ها را برای خود سجده‌کنان دیدم».

و می‌فرماید: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗاۖ وَقَالَ يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأۡوِيلُ رُءۡيَٰيَ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّٗاۖ﴾ [یوسف: ۱۰۰]

«و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند، و (همگی) برای او به سجده افتادند، و (یوسف) گفت: ای پدرجان! این تعبیرخوابم است، که از پیش دیده بودم، پروردگارم آن را راست گرداند (و تحقق بخشید)».

اما برای نمونه در فتوای «اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء» به ریاست بن باز، سوالی از آنان شده است به این شکل: «هناك من يقول: كل من يتقيد برسالة محمد صلى الله عليه وسلم واستقبل القبلة بالصلاة ولو سجد لشيخه لم يكفر ولم يسمه مشركا».

ترجمه: «کسی است که می‌گوید: هرکس به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم مقید باشد و در نماز رو به قبله کند و اگر هم برای شیخش سجده کند، کافر نمی‌شود و به او مشرک گفته نمی‌شود».

و ابن باز در جواب این سوال گفته است: «كل من آمن برسالة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وسائر ما جاء به في الشريعة إذا سجد بعد ذلك لغير الله من ولي وصاحب قبر أو شيخ طريق يعتبر كافرا مرتدا عن الإسلام مشركا مع الله غيره في العبادة، ولو نطق بالشهادتين وقت سجوده؛ لإتيانه بما ينقض قوله من سجوده لغير الله».

ترجمه: «هرکس که به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و سایر چیزهایی که در شریعت آمده است ایمان بیاورد، اگر بعد از آن برای غیر خداوند مانند ولی یا صاحب قبر یا شیخ طریقت سجده کند، کافر و مرتد از اسلام، و مشرکی که به همراه خداوند غیر او را در عبادت شریک کرده است، حساب می‌شود

اگرچه هم هنگام سجده کردنش شهادتین بگوید؛ برای اینکه با سجده کردنش برای غیر الله، سخنش (شهادتین گفتنش) را نقض کرده است».[۱]

چنانکه مشاهده می‌کنید، ابن باز سجده را عملی که عبادت محض است می‌داند و هیچ گونه تفصیلی بین سجدهٔ تکریم و سجدهٔ عبادت قائل نیست و هیچ اهمیتی به نیت سجده‌کننده نمی‌دهد. در حالی که علمای قبل از وهابیت اتفاق نظر دارند که: سجده عملی که ذاتاً عبادت محض باشد، نیست.

برای مثال ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَقَدْ كَانَتْ الْبَهَائِمُ تَسْجُدُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْبَهَائِمُ لَا تَعْبُدُ إلا اللهَّ، فَكَيْفَ يُقَالُ : يَلْزَمُ مِنْ السُّجُودِ لِشَيْءٍ عِبَادَتُهُ».

ترجمه: «و به تحقیق که بهائم (چهارپایان) هم برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سجده کردند و بهائم جز الله را عبادت نمی‌کنند. پس چطور گفته می‌شود که از سجده کردن برای یک چیز عبادت آن چیز لازم می‌آید؟».[۲]

و امام الذهبی الشافعي رحمه الله (متوفی: ۷۴۸هـ) دربارهٔ سجدهٔ تکریم می‌گوید: «ألا ترى الصحابة من فرط حبهم للنبي –صلى الله عليه وسلم– قالوا: ألا نسجد لك؟ فقال: لا، فلو أذن لهم لسجدوا سجود إجلال وتوقير لا سجود عبادة كما سجد إخوة يوسف عليه السلام ليوسف، وكذلك القول في سجود المسلم لقبر النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل التعظيم والتبجيل لا يكفر به أصلا بل يكون عاصيا. فليعرف أن هذا منهي عنه وكذلك الصلاة إلى القبر».

ترجمه: «آیا نمی‌بینی که صحابه از فرط محبتشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم، گفتند: آیا برایت سجده نکنیم؟ فرمود: نه. و اگر به آنان اجازه می‌داد،

۱- فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج ۱ ص ۲۲۰.

۲- مجموع الفتاوى، ج ۴ ص ۳۶۰.

پس سجدۀ اجلال و توقیر می‌کردند نه سجدۀ عبادت، همانند سجدۀ برادران یوسف برای یوسف علیه السلام. و همچنین سجده‌کردن شخص مسلمان برای قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سبیل تعظیم و گرامی‌داشتنش، اصلا با آن کافر نمی‌شود بلکه گناهکار می‌شود، و به او یاد داده می‌شود که از چنین سجدۀ تکریمی نهی شده است و نماز به سوی قبر نیز همینطور است».[1]

و محمد بن علي بن حسين مفتى المالكية بمكة المكرمة (۱۳۶۷هـ) رحمه الله دربارۀ سجدۀ تکریم می‌گوید: «الْفَرْقُ بَيْنَ السُّجُودِ لِلصَّنَمِ عَلَى وَجْهِ التَّذَلُّلِ وَالتَّعْظِيمِ لَهُ اتَّفَقَ النَّاسُ عَلَى أَنَّهُ كُفْرٌ وَبَيْنَ السُّجُودِ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ تَعْظِيمًا وَتَذَلُّلًا اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِكُفْرٍ هُوَ أَنَّ السُّجُودَ لِلْأَصْنَامِ لَيْسَ لِمُجَرَّدِ التَّذَلُّلِ وَالتَّعْظِيمِ بَلْ لَهُ مَعَ اعْتِقَادِ أَنَّهُ آلِهَةٌ وَأَنَّهُمْ شُرَكَاءُ لِلَّهِ تَعَالَى حَتَّى اقْتَضَى بِذَلِكَ الْجَهْلَ بِالرُّبُوبِيَّةِ بِخِلَافِهِ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ لِمُجَرَّدِ التَّذَلُّلِ وَالتَّعْظِيمِ لَا لِاعْتِقَادِ أَنَّهُمْ آلِهَةٌ وَشُرَكَاءُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ كُفْرًا وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا سَدًّا لِلذَّرِيعَةِ نَعَمْ لَوْ وَقَعَ مَعَ الْوَالِدِ أَوْ الْعَالِمِ أَوْ الْوَلِيِّ عَلَى وَجْهِ اعْتِقَادِ أَنَّهُ إِلَهٌ وَشَرِيكٌ لِلَّهِ تَعَالَى لَكَانَ كُفْرًا لَا شَكَّ فِيهِ».

ترجمه: «مردم اتفاق نظر دارند که سجده‌کردن برای بت بر وجه تذلل و تعظیم او کفر است، و اتفاق نظر دارند که سجده‌کردن برای پدر و مادر و اولیا و علما بر وجه تعظیم و تذلل کفر نیست و بین این دو سجده فرق وجود دارد، و سجده‌کردن برای بت‌ها تنها بخاطر تذلل و تعظیم آنان نیست بلکه بخاطر اعتقاد به اینکه آنها آلهه و شریکان خداوند متعال هستند است که مقتضای جهل سجده‌کننده به ربوبیت است. بر خلاف سجده‌کردن برای پدر و مادر و

۱- معجم الشيوخ، ج ۱ ص ۷۳.

اولیا و علما، پس چون سجده برای آنها تنها بخاطر تذلل و تعظیم است نه بخاطر اعتقاد به اینکه آنها آلهه و شریکان خداوند عزوجل باشند، پس کفر نیست؛ اگرچه هم بخاطر سد ذریعه ممنوع باشد. آری اگر برای پدر یا عالم یا ولی بر وجه اعتقاد به اینکه او إله و شریک خداوند متعال است سجده کند پس بدون شک کفر خواهد بود».[۱]

پس سجده با اینکه عملی است که نشانگر نهایت خضوع و تذلل است اما در هر حالتی عبادت نیست. و این ادعا: {انجام دادن نهایت خضوع و تذلل برای یک مخلوق بدون اینکه برای آن مخلوق اعتقاد به صفات ربوبیت داشته باشد، عبادت است}، رد می‌شود؛ چراکه اگر چنین چیزی عبادت بود، پس سجدهٔ ملائکه برای آدم و سجدهٔ آل یعقوب برای یوسف باید عبادت آدم و یوسف محسوب می‌شد. و با توجه به اینکه سجدهٔ آنان عبادت نبود، پس ثابت می‌شود که اگر برای سجده‌شونده صفات ربوبی قائل نباشد و به قصد و نیّت عبادت برایش سجده نکند، پس سجده‌اش برای او عبادت نخواهد بود.

و یا نحوهٔ رفتار صحابه رضی الله عنهم با پیامبر صلی الله علیه وسلم که نشان از نهایت حب و خضوع و خشوع آنان با پیامبر است اما با این حال گفته نمی‌شود که صحابه با این کارشان رسول خدا صلی الله علیه وسلم را عبادت کرده‌اند. چنانکه در صحیح بخاری به روایت مِسْوَرِ بن مَخْرَمَه و مروان رضی الله عنهما، در طی حدیثی طولانی در جریان صلح حدیبیه، مغیره بن شعبه رضی الله عنه قبل از اسلام آوردنش، رفتار صحابه با پیامبر صلی الله علیه وسلم را اینگونه توصیف کرده است: «إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه

۱- حاشيۀ أنوار البروق فی أنواع الفروق (تهذيب الفروق والقواعد السنية في الأسرار الفقهية)، ج ۲ ص ۱۲.

وسلم - نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ - صلى الله عليه وسلم - مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ».

ترجمه: «عروه، دو چشمی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش، آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید. و هرگاه، به آنها دستوری می‌داد، بی‌درنگ، اطاعت می‌کردند و هر وقت، وضو می‌گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند. زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام، ولی هرگز ندیده‌ام که یارانشان به آنها احترامی بگذارند که یاران محمد صلی الله علیه وسلم به او می‌گذارند. بخدا سوگند که هرگاه، آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود، می‌مالید. و هر وقت، به آنها دستوری می‌داد، بلا فاصله اطاعت می‌کردند. و هرگاه، وضو می‌گرفت، برای دست‌یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی‌که در

حضور ایشان سخن می‌گفتند، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند».[1]

این نوع رفتار صحابه رضی الله عنهم با پیامبر صلی الله علیه وسلم بدون شک نهایت محبت و دوست‌داشتن و نهایت تعظیم و کُرنش است، اینکه آب دهانش را به سر و صورت خود بمالند و بر سر آب وضویش نزدیک باشد که با هم درگیر شوند و از فرط تعظیم هنگام صحبت‌کردن با ایشان، رو در رو به چشمانش نگاه نکنند و صدایشان را بالاتر از صدای ایشان نکنند، و هربار که به کاری امر می‌شدند بلافاصله اطاعت امر کنند، بدون شک همهٔ اینها نشانهٔ کمال محبت و کمال تعظیم صحابه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است. امّا چرا این اعمال، عبادت پیامبر محسوب نمی‌شود و چرا گفته نمی‌شود که صحابه بخاطر این نهایت حب و خضوع و تذللی که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند، عبادت‌کنندهٔ پیامبر بودند؟

پس اگر حبّ و دوست داشتن، به نهایت خود هم برسد باز تبدیل به عبادت نمی‌شود مگر اینکه اعتقاد به ربوبیت آن کسی که دوستش داشته است داشته باشد. چنانکه یک عاشق، معشوقش را به غایت حب دوست دارد و از فراق او گریه می‌کند امّا این حبّش اگرچه به غایت خود رسیده، ولی عبادت معشوق محسوب نمی‌شود؛ چنانکه حال مغیث رضی الله عنه با بریره رضی الله عنها اینگونه بود. در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: «أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعبَّاسٍ: يَا عَبَّاسُ، أَلاَ تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ، وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

۱- صحیح بخاری (۲۷۳۱).

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ رَاجَعْتِهِ. قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ. قَالَتْ: لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ».

ترجمه: «گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده‌ای به نام مغیث بود، می‌بینم که به دنبال بریره می‌دود و گریه می‌کند و اشک‌هایش بر محاسنش می‌غلطد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به عباس فرمود: ای عباس! آیا از محبّت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی‌کنی؟ سرانجام، پیامبر صلی الله علیه وسلم به بریره فرمود: چقدر خوب است اگر به زندگی با او ادامه دهی. بریره گفت: ای رسول خدا! به من دستور می‌دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: فقط، شفاعت می‌کنم. بریره گفت: نیازی به او ندارم».[۱]

چنانکه می‌بینیم مغیثِ عاشق و سرگشته، در کوچه‌ها به دنبال معشوقه‌اش بریره می‌دود و نهایت حب را برای بریره دارد و با این حال، این محبتش عبادت بریره محسوب نشد، برای اینکه بریره را إله و دارای صفات و خصائص ربوبیت نمی‌دانست.

چنانکه مشاهده می‌کنید، اعمالی مانند خضوع و خشوع و تذلل و خوف و حب، چه به تنهایی و چه همگی با هم، اگر برای یک مخلوق انجام بشود، ولو به نهایت خود هم برسد، عبادت محسوب نمی‌شود؛ مگر در صورتی که چنین اعمالی نشأت گرفته و برخاسته از این باور و اعتقاد باشد که آن مخلوقی که این اعمال را برایش انجام می‌دهد را دارای صفات و خصائص ربوبیت بداند؛ که در این صورت انجام چنین اعمالی عبادت محسوب می‌شود.

۱- صحیح بخاری (۵۲۸۳).

نتایج بحث

با توجه به آنچه گفته شد، امور زیر ثابت می‌گردد:

۱- مشرکین در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها در مورد معبودانشان معتقد اند که آنان دارای ربوبیت هستند.

و منظورمان از ربوبیت آن چهار موردی است که در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] بیان کردیم:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (إله خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، ۱- (آنها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، ۲- و در (مالکیت) آن دو هیچ شرکتی ندارند، ۳- و او (= الله) از میان آنها یاور و پشتیبانی ندارد. ۴- و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

۲- مشرکان در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها بر این باور و اعتقاد اجماع دارند که إله‌هایشان حداقل یکی از چهار صفت ربوبیت ذکر شده در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] را دارا هستند.

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] می‌گوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الْمَذَاهِبَ الْمُفْضِيَةَ إِلَى الشِّرْكِ أَرْبَعَةٌ أَحَدُهَا: قَوْلُ مَنْ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى خَلَقَ السَّمَاءَ وَالسَّمَاوِيَّاتِ وَجَعَلَ الْأَرْضَ وَالْأَرْضِيَّاتِ فِي حُكْمِهِمْ، وَنَحْنُ مِنْ جُمْلَةِ الْأَرْضِيَّاتِ

فَنَعْبُدُ الْكَوَاكِبَ وَالْمَلَائِكَةَ الَّتِي فِي السَّمَاءِ فَهُمْ آلِهَتُنَا وَاللهُ إِلَهُهُمْ، فَقَالَ اللهُ تَعَالَى فِي إبطال قولهم: إنهم لا يملكون في السموات شَيْئًا كَمَا اعْتَرَفْتُمْ، قَالَ وَلَا فِي الْأَرْضِ عَلَى خِلَافِ مَا زَعَمْتُمْ وَثَانِيهَا: قَوْلُ مَنْ يقول السموات مِنَ اللهِ عَلَى سَبِيلِ الِاسْتِبْدَادِ وَالْأَرْضِيَّاتُ مِنْهُ وَلَكِنْ بِوَاسِطَةِ الْكَوَاكِبِ فَإِنَّ اللهَ خَلَقَ الْعَنَاصِرَ وَالتَّرْكِيبَاتِ الَّتِي فِيهَا بِالِاتِّصَالَاتِ وَالْحَرَكَاتِ وَالطَّوَالِعِ فَجَعَلُوا لِغَيْرِ اللهِ مَعَهُ شِرْكًا فِي الْأَرْضِ وَالْأَوَّلُونَ جَعَلُوا الْأَرْضَ لِغَيْرِهِ وَالسَّمَاءَ لَهُ، فَقَالَ فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِمْ: وَما لَهُمْ فِيهِما مِنْ شِرْكٍ أَيِ الْأَرْضُ كَالسَّمَاءِ للهِ لَا لِغَيْرِهِ، وَلَا لِغَيْرِهِ فِيهَا نَصِيبٌ وَثَالِثُهَا: قَوْلُ مَنْ قَالَ: التَّرْكِيبَاتُ وَالْحَوَادِثُ كُلُّهَا مِنَ اللهِ تَعَالَى لَكِنْ فَوَّضَ ذَلِكَ إِلَى الْكَوَاكِبِ، وَفِعْلُ الْمَأْذُونِ يُنْسَبُ إِلَى الْآذِنِ وَيُسْلَبُ عَنِ الْمَأْذُونِ فِيهِ، مِثَالُهُ إِذَا قَالَ مَلِكٌ لِمَمْلُوكِهِ اضْرِبْ فُلَانًا فَضَرَبَهُ يُقَالُ فِي الْعُرْفِ الْمَلِكُ ضَرَبَهُ وَيَصِحُّ عُرْفًا قَوْلُ الْقَائِلِ مَا ضَرَبَ فُلَانٌ فُلَانًا، وَإِنَّمَا الْمَلِكُ أَمَرَ بِضَرْبِهِ فَضُرِبَ، فَهَؤُلَاءِ جَعَلُوا السَّمَاوِيَّاتِ مُعَيَّنَاتٍ للهِ فَقَالَ تَعَالَى فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِمْ: وَما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ مَا فَوَّضَ إِلَى شَيْءٍ شَيْئًا، بَلْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ وَرَقِيبٌ وَرَابِعُهَا: قَوْلُ مَنْ قَالَ إِنَّا نَعْبُدُ الْأَصْنَامَ الَّتِي هِيَ صُوَرُ الْمَلَائِكَةِ لِيَشْفَعُوا لَنَا فَقَالَ تَعَالَى فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِمْ وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ فَلَا فَائِدَةَ لِعِبَادَتِكُمْ غَيْرَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ لَا يَأْذَنُ فِي الشَّفَاعَةِ لِمَنْ يَعْبُدُ غَيْرَهُ فَبِطَلَبِكُمُ الشَّفَاعَةَ تُفَوِّتُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمُ الشَّفَاعَةَ».

ترجمه: «بدان مذاهبی که به شرک کشیده می‌شوند چهار نوع است، **یکی:** سخن کسی که می‌گوید: {الله متعال آسمان و آسمانیان را خلق کرد و زمین و زمینیان را در حکم آنان قرار داد و ما از جمله زمینیان هستیم. پس ما ستارگان و ملائکه‌ای که در آسمان هستند را عبادت می‌کنیم و آنها آلههٔ ما

هستند و الله نیز إله آنان}. و الله متعال در ابطال قول آنان می‌فرماید: همانطور که خودتان اعتراف می‌کنید، آنان در آسمان‌ها مالک چیزی نیستند، و بر خلاف آنطوری که گمان می‌کنید در زمین هم مالک چیزی نیستند.

و **دوم**: سخن کسی که می‌گوید: {آسمان‌ها به شکل استبدادی (و مطلق) از آنِ خداوند است و زمینیان هم از آنِ اوست امّا بواسطهٔ ستارگان. پس خداوند، عناصر و ترکیباتی که در زمین وجود دارد را بواسطهٔ اتصالات و حرکات و طوالع ستارگان، خلق کرده است}. به این شکل این گروه در شراکت زمین ستارگان را شریک الله متعال قرار دادند، بر خلاف گروه اوّل که کلاً مالکیت زمین را برای غیر او دانستند و تنها آسمان را برای او قرار دادند. و در ابطال سخن آنان فرمود: {در آن دو (آسمان‌ها و زمین) شراکتی ندارند} یعنی زمین به همانند آسمان فقط برای الله است نه برای غیر او، و در مالکیت آن دو (آسمان‌ها و زمین) برای هیچ کس نصیبی وجود ندارد.

و **سوم**: سخن کسی که می‌گوید: {ترکیبات و حوادث همه‌اش از آن الله متعال است منتها آنها را به ستارگان تفویض و واگذار کرده است}. و فعل مأذون (= اجازه داده شده) به آذن (= اجازه دهنده) نسبت داده می‌شود و از مأذون سلب می‌شود. مثلاً زمانی که پادشاه به زیردستانش می‌گوید فلانی را بزنید و او را می‌زنند، در عرف گفته می‌شود که پادشاه او را زد. و عرفاً درست است که گفته شود: فلانی، فلانی را نَزَد، بلکه پادشاه دستور به زدن او داد و او زده شد. و این گروه سوم، آسمانیان را یاری دهندگانی برای الله متعال دانستند و خداوند متعال در ابطال سخن آنان فرمود: {و الله از میان آنها یاور و پشتیبانی ندارد} یعنی هیچ چیزی را به چیز دیگری تفویض و واگذار نکرده است؛ بلکه او خودش بر هر چیزی حافظ و مراقب است.

و **چهارم**: سخن کسی که می‌گوید: {ما بت‌هایی که در صورت ملائکه هستند را عبادت می‌کنیم تا در نزد الله شفاعتمان کنند}. و خداوند در ابطال

سخنشان فرمود: {شفاعت در نزد او نفعی ندارد مگر برای کسی که به او اجازه داده باشد} پس فایده‌ای در اینکه غیر الله را عبادت می‌کنید نمی‌برید، برای اینکه الله به شفاعت کسی اجازه نمی‌دهد که غیر او را عبادت کند. پس با طلب شفاعتتان، شفاعت برای خود را از دست می‌دهید».[1]

ابن تیمیه رحمه الله دربارۀ آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] می‌گوید: «فَهَذِهِ الْأَرْبَعَةُ هِيَ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ بِهَا تَعَلُّقٌ. الْأَوَّلُ: مِلْكُ شَيْءٍ وَلَوْ قَلَّ الثَّانِي: شِرْكُهُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ الْمُلْكِ. فَلَا مِلْكَ وَلَا شَرِكَةَ وَلَا مُعَاوَنَةَ يَصِيرُ بِهَا نِدًّا. فَإِذَا انْتَفَتْ الثَّلَاثَةُ: بَقِيَتْ الشَّفَاعَةُ فَعَلَّقَهَا بِالْمَشِيئَةِ».

ترجمه: «این چهار مورد، چیزهایی هستند که ممکن است مشرکان بخاطر آن به معبودانشان تعلق بسته باشند. اول: مالکیت (استقلالی در) یک چیز اگرچه هم چیز کمی باشد. دوم: شراکتشان در چیزی از ملک. پس نه مالکیتی دارند و نه شراکتی و نه معاونتی دارند تا با آن به ند و همتا تبدیل شوند. پس وقتی که این سه مورد منتفی شد، تنها شفاعت می‌ماند که آن را هم معلق به مشیت خودش کرده است».[2]

و ابن القیم رحمه الله در تفسیر آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] می‌گوید: «فتأمل كيف أخذت هذه الآية على المشركين مجامع الطرق التي دخلوا منها إلى الشرك وسدت بها عليهم الباب أبلغ سد وأحكمه، فإن العابد إنما يتعلق بالمعبود لما يرجو من نفعه، وإلا فلو كان لا يرجو منفعة منه فلا يتعلق قلبه به أبدا. وحينئذ فلا بد أن يكون المعبود امّا مالكا للأسباب التي ينتفع بها عابده، أو شريكا لمالكها، أو ظهيرا أو وزيرا

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۵ ص ۲۰۳.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱ ص ۱۱۴.

أو معاونا له، أو وجيها ذا حرمة وقدر، يشفع عنده فإذا انتفت هذه الأمور الأربعة من كل وجه انتفت أسباب الشرك وانقطعت مواده.

فنفى سبحانه عن آلهتهم أن تملك مثقال ذرة في السموات والأرض.

فقد يقول المشرك: هي شريكة للمالك الحق. فنفى شركها له.

فيقول المشرك: قد تكون ظهيرا أو وزيرا، أو معاونا. فقال: وَما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ.

ولم يبق إلا الشفاعة فنفاها عن آلهتهم، وأخبر أنه لا يشفع أحد عنده إلا بإذنه فإن لم يأذن للشافع لم يتقدم بالشفاعة بين يديه، كما يكون في حق المخلوقين. فإن المشفوع عنده يحتاج إلى الشافع وإلى معاونته له فيقبل شفاعته، وإن لم يأذن له منها. وأما من كل ما سواه فقير إليه بذاته فهو الغني بذاته عن كل ما سواه. فكيف يشفع عنده أحد بغير إذنه؟».

ترجمه: «پس تأمل کن که چگونه این آیه تمام راه‌هایی که از آن وارد شرک می‌شوند را بر مشرکان گرفته است و در را بر آنان به کامل‌ترین و محکم‌ترین شکل بسته است. برای اینکه عابد تنها به این خاطر به معبود تعلّقِ‌خاطر پیدا می‌کند که از او امید نفع رساندنی دارد، وگرنه اگر از او امید نفع رساندنی نداشت پس هرگز قلبش به او تعلق پیدا نمی‌کرد. و اینجاست که حتماً می‌بایست که معبود: ۱- یا باید مالک اسبابی باشد که عابدش بوسیلۀ آن اسباب نفع ببرد، ۲- یا شریکِ مالکِ آن اسباب باشد، ۳- یا مددکار و وزیر و معاون مالک باشد، ۴- یا در نزد او (= مالک اسباب)، صاحب مقام و جایگاهی و دارای حرمت و قدری باشد که بتواند نزد او شفاعت کند، و هنگامی‌که این امور چهارگانه از هر جهت منتفی شد اسباب شرک هم منتفی می‌شود و موادّ

آن قطع می‌گردد. پس خداوند سبحان اینکه إله‌هایشان مالک مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین باشند را نفی کرده است.

ممکن است مشرک بگوید: إله‌ها شریکی هستید برای مالک حقیقی. پس شراکت آنها در این باره را هم نفی کرد.

و یا مشرکی بگوید: ممکن است آن إله‌ها مددکار و پشتیبان یا وزیر یا معاون او باشند. پس فرمود: {و الله از میان آنها یاور و پشتیبانی ندارد}.

و جز شفاعت باقی نماند که آن را هم از إله‌هایشان نفی کرد و خبر داد که کسی نزد او جز با اجازهٔ او شفاعت نمی‌کند. پس اگر به شفاعت‌کننده اجازه ندهد، نمی‌تواند نزد او شفاعت کند؛ چنانکه که در حق مخلوقات اینگونه است (و بدون اجازهٔ یکدیگر، شفاعت انجام می‌دهند). و (در میان انسان‌ها) چون شفاعت‌شونده، به یاری و کمک شفاعت‌کننده نیاز دارد به همین خاطر شفاعت او را قبول می‌کند؛ اگرچه هم به شفاعت کردنش اجازه نداده (و راضی) نباشد. امّا با توجه به اینکه همه چیز ذاتاً به خداوند متعال فقیر و نیازمند است و خداوند ذاتاً از هرچیزی بی‌نیاز است، پس چگونه کسی می‌تواند در نزد او بدون اجازه (و رضایت) او شفاعت کند؟».[1]

همچنین ابن القیم رحمه الله در جایی دیگر دربارهٔ آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُ إِنَّمَا يَتَّخِذُ مَعْبُودَهُ لِمَا يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَحْصُلُ لَهُ بِهِ مِنَ النَّفْعِ، وَالنَّفْعُ لَا يَكُونُ إِلَّا مِمَّنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعِ امّا مَالِكٌ لِمَا يُرِيدُهُ عِبَادُهُ مِنْهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَالِكًا كَانَ شَرِيكًا لِلْمَالِكِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ شَرِيكًا لَهُ كَانَ مُعِينًا لَهُ وَظَهِيرًا، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُعِينًا وَلَا ظَهِيرًا كَانَ شَفِيعًا عِنْدَهُ. فَنَفَى سُبْحَانَهُ الْمَرَاتِبَ الْأَرْبَعَ نَفْيًا مُتَرَتِّبًا، مُتَنَقِّلًا

۱- تفسیر القیم، صص ۴۳۵-۴۳۶.

مِنَ الْأَعْلَى إِلَى مَا دُونَهُ، فَنَفَى الْمِلْكَ، وَالشِّرْكَةَ، وَالْمُظَاهَرَةَ، وَالشَّفَاعَةَ، الَّتِي يَظُنُّهَا الْمُشْرِكُ، وَأَثْبَتَ شَفَاعَةً لَا نَصِيبَ فِيهَا لِمُشْرِكٍ، وَهِيَ الشَّفَاعَةُ بِإِذْنِهِ».

ترجمه: «پس مشرک تنها به این خاطر معبودش را عبادت می‌کند چون معتقد است که با آن نفعی برایش حاصل می‌شود و کسی نمی‌تواند نفع برساند مگر اینکه این خصلت‌های چهارگانه در او باشد: ۱- اینکه مالک چیزی باشد که عبادت کنندگانش آن را از او می‌خواهند. ۲- و اگر مالک آن چیز نباشد، پس شریک مالک باشد. ۳- و اگر شریک مالک نبود پس یاور و مددکار او باشد. ۴- و اگر یاور و مددکارش نبود پس در نزد او شفاعت کننده باشد. و خداوند سبحان این مراتب چهارگانه را به ترتیب از بالا به پایین نفی کرد. پس خداوند چیزهایی را نفی کرد که مشرکان گمان می‌کردند در آلهۀشان وجود دارد، مانند مالکیت و شراکت و مظاهرت و شفاعت، و اما شفاعتی که مشرک در آن هیچ نصیبی ندارد را ثابت کرده است و آن شفاعت با اجازه‌اش است».[1]

۳- الله متعال، یک انسان را مشرک ننامیده است مگر به سبب اعتقادش به یکی از چهار مورد ذکر شده در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳].

و این چهار موردی که در این آیات ذکر شده است، تمام شاهراه‌های اصلی به سمت شرک است و خداوند در این آیات راه‌ها و اسباب و مواد شرک را بطور کامل بسته و منتفی و قطع نموده است و همۀ انواع شرک مانند شرک در ذات، شرک در صفات، شرک در تشریع و... همگی در زیر این چهار مورد قرار می‌گیرند.

چنانکه ابن القیم گفت: «أخذت هذه الآية على المشركين مجامع الطرق التي دخلوا منها إلى الشرك وسدت بها عليهم الباب أبلغ سد وأحكمه».

۱- مدارج السالکین، ج ۱ ص ۳۵۳.

ترجمه: «این آیه تمام راه‌هایی که از آن وارد شرک می‌شوند را بر مشرکان گرفته است و در را بر آنان به کامل‌ترین و محکم‌ترین شکل بسته است».

و نیز گفت: «فإذا انتفت هذه الأمور الأربعة من كل وجه انتفت أسباب الشرك وانقطعت مواده».

ترجمه: «هنگامی‌که این امور چهارگانه از هر جهت منتفی شد، اسباب شرک هم منتفی می‌شود و موادّ آن قطع می‌گردد».

پس الله متعال یک انسان را مشرک ندانسته است مگر به سبب یکی از این چهار مورد. و من **تحدی** می‌کنم یک قبیله از مشرکین و یا حتی یک نفر از مشرکین را در طول تاریخ نام ببرید که در عبادت مشرک باشد، اما در این چهار موردی که دربارۀ ربوبیت ذکر کردیم واقعاً موحد بوده باشد؛ و نه فقط اقراری زبانی و دروغین کرده باشد.

اگر کسی بگوید: در صحیح البخاری (۴۳۷۶) آمده است: «حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مَهْدِيَّ بْنَ مَيْمُونٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءٍ العُطَارِدِيَّ، يَقُولُ: كُنَّا نَعْبُدُ الحَجَرَ، فَإِذَا وَجَدْنَا حَجَرًا هُوَ أَخْيَرُ مِنْهُ أَلْقَيْنَاهُ، وَأَخَذْنَا الآخَرَ، فَإِذَا لَمْ نَجِدْ حَجَرًا جَمَعْنَا جُثْوَةً مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ جِئْنَا بِالشَّاةِ فَحَلَبْنَاهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُفْنَا بِهِ».

ترجمه: «از صلت بن محمد از مهدی ابن میمون از ابورجاء العطاردی روایت است که گفت: ما (در جاهلیت) سنگ را می‌پرستیدیم و چون سنگی را بهتر می‌یافتیم همان سنگ را می‌گرفتیم و سنگ دیگر را دور می‌انداختیم و اگر سنگی نمی‌یافتیم پاره‌ای از خاک را جمع می‌کردیم و گوسفندی را می‌آوردیم و شیرش را بر روی آن پاره خاک، می‌دوشیدیم و سپس به دور آن طواف می‌کردیم».

و این حدیث بر این دلالت دارد که آنها سنگ را عبادت می‌کردند بدون اینکه اعتقاد به ربوبیت و نفع و ضرر رساندن آن سنگ داشته باشند.

می‌گویم: آنها سنگ را به جهت اینکه سنگ است، عبادت نمی‌کردند، بلکه بعضی از سنگ‌ها را بطور قراردادی سنبل و نمادی برای إله‌هایشان می‌دانستند. پس مشرکانی که به تعدد آلهه معتقد بودند، (برای مثال مشرکان عرب که ملائکه را دختران الله می‌دانستند)، برای إله‌هایشان تماثیل و مجسمه‌هایی از جنس سنگ و چوب و طلا و ... می‌ساختند (مانند مجسمهٔ اللات و العزی و...) و به این مجسمه‌ها، صنم گفته می‌شود. پس هر صنمی مجسمه است امّا هر مجسمه‌ای صنم نیست. و مشرکان آن مجسمه‌ها را بخاطر سنگ و چوب بودنشان عبادت نمی‌کردند، بلکه مقصود مشرکان از عبادت اصنام، در واقع متوجه ساختن عبادت برای آن إلهی بود که آن صنم در حکم او قرار داشت. برای مثال معتقد بودند که العزی دختر الله و یکی از ملائکه است و برای العزی هم مجسمه‌ای ساخته بودند و معتقد بودند که این مجسمه نمایندهٔ العزی است؛ چون مشرکان معتقد بودند إله‌هایشان دارای اصنام و اوثان هستند و عبادت کردن آن اصنام و آن اوثان، در واقع عبادت کردن آن إله است.

پس مشرک رابطهٔ محکم و ناگسستنی بین إله و صنم قائل است، و معتقد است آن إله در آن صنم حلول کرده است، انگار که إله همانند یک روح است و صنم همانند یک جسم و این روح در این جسم حلول کرده یا مقیم گشته است. وگرنه هرگز یک مشرک یک تخته‌سنگ یا چوب را بخاطر سنگ و چوب بودنش عبادت نمی‌کند و به عنوان إله خود نمی‌گیرد، بلکه معتقد بود که این سنگ و یا چوبی که تراشیده شده است و به شکل مجسمه و تمثال در آمده است، صنمی و رمزی برای آن إله است و عبادت کردن این صنم در واقع متوجه ساختن عبادت برای إلهی است که این صنم به عنوان رمزی از آن إله می‌باشد، از این رو مشرک فرقی بین صنم و إله قائل نیست، چراکه هردو را یکی می‌داند.

پس مشرکان مجسمه‌های چوبی و سنگی را بخاطر چوب و سنگ بودنش عبادت نمی‌کردند، بلکه آن چوب و سنگ را سنبل و نمادی از آلهۀهایشان که در آسمان‌ها بوده است می‌دانستند. چنانکه فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «إن العاقل لا يعبد الصَّنَمَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ خَشَبٌ أَوْ حَجَرٌ، وَإِنَّمَا يَعْبُدُونَهُ لِاعْتِقَادِهِمْ أَنَّهَا تَمَاثِيلُ الْكَوَاكِبِ أَوْ تَمَاثِيلُ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِيَّةِ، أَوْ تَمَاثِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ الَّذِينَ مَضَوْا، وَيَكُونُ مَقْصُودُهُمْ مِنْ عِبَادَتِهَا تَوْجِيهُ تِلْكَ الْعِبَادَاتِ إِلَى تِلْكَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي جَعَلُوا هَذِهِ التَّمَاثِيلَ صُوَرًا لَهَا».

ترجمه: «شخص عاقل، صنم را بخاطر چوب یا سنگ بودنش نیست که عبادت می‌کند، و مشرکان تنها به این خاطر اصنام را عبادت می‌کردند که چون آن اصنام را مجسمه‌های ستارگان یا مجسمه‌های ارواح سماوی یا مجسمه‌های انبیا و صالحان گذشته می‌دانستند و مقصودشان از عبادت‌کردن آن اصنام، متوجه ساختن آن عبادت‌ها به سوی آن چیزهایی بود که این مجسمه‌ها را تصویری برای آنها قرار داده بودند».[1]

همچنین فخر رازی می‌گوید: «كَانَ أَكْثَرُ الْخَلْقِ مُقِرِّينَ بِوُجُودِ الْإِلَهِ الْعَالِمِ الْقَادِرِ وَإِنَّمَا الشَّأْنُ فِي أَنَّهُمْ يَتَّخِذُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُورَةِ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ وَيَعْبُدُونَهَا وَيَتَوَقَّعُونَ حُصُولَ النَّفْعِ وَالضُّرِّ مِنْهَا».

ترجمه: «بیشتر مردم به وجود إله عالِم و قادر اقرار داشتند و تنها أصنامی در صورت ارواح فلکی برای خود می‌گرفتند و عبادتشان می‌کردند **و از آنان به دست آمدن نفع و ضرر را توقع داشتند**».[2]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۲۱.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۸ صص ۴۵۷-۴۵۸.

همچنین فخر رازی می‌گوید: «إِنَّ عَبَدَةَ الْأَصْنَامِ مُخْتَلِفُونَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْكَوَاكِبِ السَّبْعَةِ، فَهُمْ فِي الْحَقِيقَةِ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ السَّبْعَةَ، ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ يُثْبِتُونَ بَيْنَ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ مُنَازَعَةً وَمُشَاكَسَةً، أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ يَقُولُونَ زُحَلُ هُوَ النَّحْسُ الْأَعْظَمُ، وَالْمُشْتَرِي هُوَ السَّعْدُ الْأَعْظَمُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ، وَالْقَائِلُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ زَعَمُوا أَنَّ كُلَّ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ حَوَادِثِ هَذَا الْعَالَمِ يَتَعَلَّقُ بِرُوحٍ مِنَ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِيَّةِ».

ترجمه: «پرستش‌گران اصنام گوناگون‌اند: بعضی از آنان می‌گویند که این اصنام، مجسمهٔ ستارگان هفتگانه‌اند، پس آنان در حقیقت ستارگان هفت‌گانه را عبادت می‌کنند و آنها در بین این ستارگان، منازعه و مشاکسه را ثابت می‌کنند، آیا نمی‌بینی که آنان می‌گویند زحل، نحس و بدشگونِ اعظم است و مشتری خوش‌یمنِ اعظم است؟ **و بعضی از آنان می‌گویند: این اصنام، مجسمهٔ ارواح آسمانی هستند و قائلین به این سخن گمان می‌کنند که هر یک از انواع حوادث این عالم متعلق به روحی از ارواح آسمانی است»**.[1]

همچنین فخر رازی می‌گوید: «لَمَّا رَأَوُا الْكَوَاكِبَ مُسْتَتِرَةً فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ عَنِ الْأَبْصَارِ اتَّخَذُوا لَهَا أَصْنَامًا وَأَقْبَلُوا عَلَى عِبَادَتِهَا قَاصِدِينَ بِتِلْكَ الْعِبَادَاتِ تِلْكَ الْأَجْرَامَ الْعَالِيَةَ، وَمُتَقَرِّبِينَ إِلَى أَشْبَاحِهَا الْغَائِبَةِ، ثُمَّ لَمَّا طَالَتِ الْمُدَّةُ أَلْغَوْا ذِكْرَ الْكَوَاكِبِ وَتَجَرَّدُوا لِعِبَادَةِ تِلْكَ التَّمَاثِيلِ، فَهَؤُلَاءِ فِي الْحَقِيقَةِ عَبَدَةُ الْكَوَاكِبِ».

ترجمه: «هنگامی‌که دیدند ستارگان در بیشتر اوقات از چشم‌ها پنهان هستند **به این خاطر برای آنها اصنامی قرار دادند و به سمت عبادت آن اصنام رفتند** و قصدشان از عبادت آن اصنام، درواقع عبادت آن جِرم‌های آسمانی و

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۵۱.

تقربت جستن به کالبدهای غایب آنها بود. سپس در گذر زمان، یاد ستارگان فراموش شد و تنها عبادت آن تماثیل باقی ماند **و آنان در حقیقت عبادت کنندگان ستارگان بودند**».[۱]

پس استناد به حدیث مذکور از صحیح البخاری برای نفی اعتقاد مشرکان به ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن بت‌های سنگی یا چوبی، از بزرگ‌ترین و فاحش‌ترین خطاهاست، چراکه آنها آن سنگ و چوب‌ها را سنبل و نماد إله‌هایشان می‌دانستند. و چنانکه ثابت کردیم، یک شخص یک موجود را به إلهی نمی‌گیرد مگر اینکه معتقد به وجود داشتن یکی از چهار مورد ذکر شده در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] در آن موجود باشد.

٤- نصوص شرعی بر این دلالت دارند که هیچ مناط دیگری برای اثبات شرک در عبادت وجود ندارد مگر مناط اعتقاد به ربوبیت، که در آیات [سبأ: ۲۲-۲۳] بیان شده است.

علمای اهل سنت و جماعت در تعریف إله معبود گفته‌اند که یک انسان زمانی یک مخلوق را به عنوان إله و معبود خود می‌گیرد، که معتقد باشد آن مخلوق می‌تواند یا بصورت من دون الله و مستقل از اذن و اراده و مشیت الله، و یا شراکتاً مع الله، و یا با شفاعت نافذ، به او نفعی برساند و یا ضرری را دور گرداند. و این اعتقاد که یک مخلوق می‌تواند قائم به ذات خودش نفع و ضرر برساند، یعنی اینکه به او صفات ربوبیت داده است.

برای مثال امام طبری رحمه الله در تعریف معبود می‌گوید: «وَإِنَّمَا الْعَابِدُ يَعْبُدُ مَا يَعْبُدُهُ لِاجْتِلَابِ نَفْعٍ مِنْهُ أَوْ لِدَفْعِ ضُرٍّ مِنْهُ عَنْ نَفْسِهِ».

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲ ص ۳۴۵.

ترجمه: «و عابد آنچه که عبادتش می‌کند را تنها به این خاطر عبادت می‌کند تا از او (معبود) نفعی به دست آورد یا ضرری را از او دفع کند».[۱]

و فخر رازی رحمه الله در تعریف معبود می‌گوید: «الْمَعْبُودُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِنْهُ الْخَلْقُ وَالرِّزْقُ وَجَرُّ الْمَنَافِعِ وَبِهِ دَفْعُ الْمَضَارِّ، فَإِنْ لَمْ تَجْتَمِعْ هَذِهِ الْأُمُورُ فَلَا أَقَلَّ مِنْ دَفْعِ ضُرٍّ أَوْ جَرِّ نَفْعٍ».

ترجمه: «معبود باید بتواند خلق کند و رزق بدهد و منافع را بیاورد و ضررها را دفع کند، و اگر همۀ این امور را نداشته باشد پس حد اقل باید بتواند دفع ضرر و جلب منفعت کند».[۲]

و فخر رازی رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: «أَنَّ الْإِلَهَ الْمَعْبُودَ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى إِزَالَةِ الضَّرَرِ، وَإِيصَالِ الْمَنْفَعَةِ».

ترجمه: «إله معبود کسی است که قادر به برطرف کردن ضرر و رساندن نفع باشد».[۳]

و ابن القیم رحمه الله در تعریف إله معبود می‌گوید: «فإن العابد إنما یتعلق بالمعبود لما یرجو من نفعه، وإلا فلو کان لا یرجو منفعة منه فلا یتعلق قلبه به أبدا».

ترجمه: «عابد تنها به این خاطر به معبود تعلق خاطر پیدا می‌کند که از او امید نفع رساندنی دارد وگرنه اگر امید نفعی از او نداشت پس هرگز قلبش به او تعلق پیدا نمی‌کرد».[۴]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۳۱۹.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۵ ص ۵۷.

۳- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰ ص ۳۵۷.

۴- تفسیر القیم، ص ۴۳۵.

همچنین ابن القیم می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُ إِنَّمَا يَتَّخِذُ مَعْبُودَهُ لِمَا يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَحْصُلُ لَهُ بِهِ مِنَ النَّفْعِ».

ترجمه: «پس مشرک تنها به این خاطر معبودش را عبادت می‌کند چون معتقد است که با آن نفعی برایش حاصل می‌شود».[1]

و ابن رجب الحنبلی رحمه الله نیز می‌گوید: «فإن المعبود إنما يقصد بعبادته جلب المنافع ودفع المضار».

ترجمه: «تنها به این خاطر قصد عبادت معبود کرده می‌شود تا از او منافع را بدست بیاورد و ضررها را از او دفع کند».[2]

و ابن کثیر الشافعی رحمه الله (متوفی: ۷۷۴هـ) در تفسیر آیهٔ ۳۳ سورهٔ رعد می‌گوید: «أَيْ إِنَّمَا عَبَدْتُمْ هَذِهِ الْأَصْنَامَ بظَنٍّ مِنْكُمْ أَنَّهَا تَنْفَعُ وَتَضُرُّ، وسَمَّيْتُمُوهَا آلِهَةً».

ترجمه: «این آیه به این معناست که شما مشرکان بت‌ها را عبادت کردید به گمان اینکه آنها نفع و ضرر می‌رسانند و آنها را آلهه نامیدید».[3]

در صحیح البخاری از عابس بن ربیعه روایت شده که گفت: «عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الحَجَرِ الأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لاَ تَضُرُّ وَلاَ تَنْفَعُ، وَلَوْلاَ أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ».

ترجمه: «عمر رضی الله عنه کنار حجرالأسود آمد و آن را بوسید و فرمود: بخوبی می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی‌توانی نفع و ضرر برسانی. اگر

۱- مدارج السالکین، ج ۱ ص ۳۵۳.

۲- جامع العلوم والحکم، ج ۲ ص ۵۷۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۴ ص ۴۶۳ .

نمی‌دیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم».[۱]

القاضی عیاض المالکی رحمه الله (متوفی: ۵۴۴هـ) در شرح این حدیث می‌گوید: «ومعنى " لا تضر ولا تنفع ": أي بذاتك وقدرتك».

ترجمه: «معنای این سخن عمر {نمی‌توانی نفع و ضرر برسانی} یعنی با ذات خودت و قدرت خودت (نمی‌توانی نفع و ضرر برسانی)».[۲]

و ابن الملقن الشافعی رحمه الله (متوفی: ۸۰۴هـ)، در شرح این حدیث می‌گوید: «أن الأحجار لا تنفع من حيث [هي هي] كما كانت الجاهلية تعتقده في الأصنام وأراد عمر [رضي الله عنه] بذلك إزالة الوهم الذي يقع في أذهان الناس من ذلك جميعه».

ترجمه: «سنگ‌ها از این جهت که سنگ هستند، نفعی نمی‌رسانند، چنانکه جاهلیت دربارۀ اصنام چنین اعتقادی داشتند و عمر رضی الله عنه با این کار خواست تا آن توهمی‌که در ذهن بعضی از مردم بوجود می‌آمد را از بین برده باشد».[۳]

پس مشرکان معتقد بودند که معبودانشان به آنها نفع و ضرر می‌رسانند و اگر از آنها امید جلب نفع یا دفع ضرری نداشتند، پس هرگز آنان را عبادت نمی‌کردند.

پس انجام یک فعل برای یک مخلوق زمانی عبادت او محسوب می‌شود که معتقد به ربوبیت آن کسی که آن فعل را برایش انجام داده است باشد؛ که در این صورت خضوع و تذلل و حب و خوف اگرچه هم در غایت و نهایت خود

۱- صحیح البخاری (۱۵۹۷)، و صحیح مسلم ۲۵۰-(۱۲۷۰).

۲- إكمال المعلم از قاضی عیاض (متوفی: ۵۴۴هـ)، ج ۴ ص ۳۴۵.

۳- الإعلام بفوائد عمدة الأحكام، از ابن الملقن الشافعي المصري، ج ۶ ص ۱۹۰.

نباشد بلکه حتی اگر یک ذره هم باشد باز عبادت محسوب می‌شود. پس عمل خضوع و تذلل و حب و خوف برای یک مخلوق اگرچه در نهایت خود هم باشد اما عبادت محسوب نمی‌شود، مگر اینکه همراه با اعتقاد به ربوبیت او باشد؛ چنانکه در اینباره سجود ملائکه برای آدم و سجود برادران یوسف برای یوسف علیهم السلام، و نیز حب و خضوع و تذلل صحابه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و... را مثال زدیم.

پس با توجه به این چهار وجهی که بیان شد اعتماد بر تحریر حال مشرکین عرب در جهت اثبات تقیید مفهوم عبادت و شرک، به «**نهایت خضوع و تذلل**»، باطل می‌گردد.

تعریف جامع و مانع عبادت:

و نهایتاً در تعریف جامع و مانع عبادت می‌گوییم: «**عبادت فعل مکلف در انجام یک عمل به جهت تقرب به موجودی است که اعتقاد به ربوبیتش دارد**».

و به عربی: «العبادَةُ هي فعلُ المُكَلَّفِ في إتيانِ عَملٍ على جِهةِ التَّقرُّبِ إلى مَوجودٍ يَعتَقَدَ المُكَلَّفُ رُبوبيتَهُ».

شرح تعریف فوق:

- منظورمان از «فعل»، کاری است که از مکلف صادر می‌شود، حال چه با قلبش باشد چه با زبانش و چه با جوارحش.
- و منظورمان از «مکلف»، جن و انسی است که دارای قدرت اختیار هستند و شرعاً به عبادت الله متعال دستور داده شده‌اند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ [الذاریات: ٥٦]

«و من جن و انس را نیافریده ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

پس منظورمان عبادت تکوینی مخلوقاتی که مکلف نیستند نیست، چنانکه می‌فرماید: ﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا﴾ [مریم: ٩٣]

«هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این‌که به بندگی سوی (الله) رحمان بیاید».

و می‌فرماید: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا﴾ [الإسراء: ٤٤]

«آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس که در آن‌هاست همه تسبیح او می‌گویند، و هیچ چیز نیست؛ مگر آنکه به ستایش او تسبیح می‌گوید، و لیکن شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید، بی‌گمان او بردبار آمرزنده است».

چون در عبادت تکوینی، مخلوقات جز الله متعال را عبادت نمی‌کنند، اما در عبادت شرعی، مخلوقاتی که مکلف و ذی الشعور هستند ممکن است غیر الله متعال را به إلهی گرفته و عبادت کنند.

- و منظورمان از «عمل»، یا اعمال معقول المعنی و غیر تعبدی محض هستند، مانند غسل، سجود، به دعا خواندن، ذبح و نحو آن که صلاحیت این را دارند که به جهت عبادت انجام شوند. یا اعمالی هستند که ذاتاً تعبدی محض هستند، مانند نماز و روزه، و خوف از عذاب خدا، و امید به ثوابش، و توکل بر کرمش، حیاء از جلالتش، که عبادت بودن جزو ذات آنهاست.
- و منظورمان از «به جهت تقرب» این است که فعل او از جهات دیگر تمایز پیدا کند، چون مثلاً ممکن است کسی بر انجام ظاهری عملی که تعبدی محض است مکره شده باشد، یا عملی غیر تعبدی محض که صلاحیت این را دارد که به جهت عبادت انجام شود را به جهت عادت انجام داده باشد، یا جهل به حال عملش داشته باشد، یا دچار خطای غیر عمد شده باشد و نحو آن.

و تقرب یعنی نزدیکی جستن، و این نزدیکی جستن بوسیلۀ اعمالی مانند تعظیم و خضوع و تذلل و حب و خوف و نحو اینها انجام می‌شود. و هدف از نزدیکی جستن به معبود این است که به او نفعی برساند یا از او ضرری را دفع کند.

پس طبق این بند، اگر خداوند، یا یکی از مخلوقات مانند پدر، به کاری دستور بدهد و او اطاعت امر کند و آن کار را انجام بدهد، پس مجرد طاعت

ظاهری او در انجام آن امر، عبادت محسوب نمی‌شود، مگر اینکه طاعت او با عمل قلب همراه شود، یعنی اینکه اطاعت او به جهت قربت و جلب رضایت و وجه الله متعال و یا آن کسی که او را قائم مقام الله در صفات ربوبیتش می‌داند باشد. چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وقد أجمع المسلمون على أن مجرَّد أعمال البدن بدون عمل القلب لا يكون عبادة ولا طاعة لله وأن كل عمل لا يُراد به وجه الله فليس هو عبادة له وفي الصحيح إنَّ في الجَسَد مضغةً إذا صَلحت صَلَح لها سائرُ الجسد وإذا فَسَدت فسدَ لها سائرُ الجسد ألا وهي القلب وهذا باب واسع».

ترجمه: «مسلمانان اجماع دارند بر اینکه مجرد اعمال بدن بدون عمل قلب، نه عبادت محسوب می‌شود و نه طاعت خداوند، و اجماع دارند که هر عملی که از انجام آن وجه (و رضایت) خداوند خواسته نشده باشد پس عبادت او محسوب نخواهد شد. و در حدیث صحیح آمده: {در بدن انسان یک تکه گوشت وجود دارد که هرگاه اصلاح شود، بوسیلهٔ آن سایر بدن نیز اصلاح می‌شود و هرگاه فاسد و تباه شود سایر بدن نیز فاسد می‌شوند، آ گاه باشید که آن تکه گوشت، قلب است}».[۱]

و خوارج با معاصی تکفیر می‌کنند و استدلالشان این است که همهٔ معاصی و گناهان، اطاعت از شیطان است؛ چون این شیطان است که به معاصی دعوت می‌کند، در نتیجه گناه و معصیت کردن، اطاعت از شیطان است و اطاعت از شیطان عبادت اوست و به این شکل فاعل معاصی و کبائر را تکفیر می‌کنند و القاضی ابو یعلی الحبنلی رحمه الله (متوفی ۴۵۸ هـ) در رد بر این تعریف خوارج از عبادت می‌گوید: «ليس إذا كان طاعةً له؛ كان عبادة، لأن العبادة هي الخضوع والتعظيم والإجلال، وهذا غير موجود ممن أطاع إبليس، يُبيِّنُ صحة هذا

۱- الرد على الشاذلي في حزبيه، وما صنفه في آداب الطريق از ابن تیمیه، ص ۶۵.

أنه ليس كل طاعة لله؛ هي عبادة له، كالنظر في معرفة الله قبل لزومها، ولأن هذا يوجب أن تكون طاعة الولد لوالده عبادة له، لأنه قد أطاعه، وأحدٌ لا يقول هذا».

ترجمه: «اینطور نیست که اگر (معصیت کردنش) اطاعت از شیطان باشد، پس عبادت او (هم) باشد، چون عبادت در واقع خضوع و تعظیم و اجلال است و چنین چیزهایی در کسی که از ابلیس اطاعت کرده (و معصیت نموده است) وجود ندارد. و صحیح بودن این موضوع را این مساله نشان می‌دهد که هرگونه اطاعت کردن از الله نیز عبادت او نیست، مانند نظر کردن برای شناخت الله قبل از اینکه او را شناخته باشد، که این نظر کردنش عبادت محسوب نمی‌شود. و برای اینکه چنین چیزی (= چنین تعریفی از عبادت)، باعث می‌شود که اطاعت فرزند از پدرش هم عبادت پدر باشد برای اینکه او را اطاعت کرده است! و هیچ کس چنین چیزی نمی‌گوید (یعنی نمی‌گوید اطاعت فرزند از پدرش عبادت پدرش است)».[1]

و ابن تیمیه رحمه الله عبادت توصیف شدن اطاعت از شیطان را عبادتی دون عبادت دانسته است و می‌گوید: «مَنْ أَطَاعَ الشَّيْطَانَ فَقَدْ عَبَدَهُ وَلَكِنْ عِبَادَةٌ دُونَ عِبَادَةٍ. وَالنَّاسُ " نَوْعَانِ " طُلَّابُ دِينٍ وَطُلَّابُ دُنْيَا. فَهُوَ يَأْمُرُ طُلَّابَ الدِّينِ بِالشِّرْكِ وَالْبِدْعَةِ كَعُبَّادِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ وَيَأْمُرُ طُلَّابَ الدُّنْيَا بِالشَّهَوَاتِ الْبَدَنِيَّةِ».

ترجمه: «هرکس از شیطان اطاعت کند پس او را عبادت کرده، منتها عبادتی که (ماهیت و حقیقت آن) پایین‌تر از عبادت (در معنای جامع و مانعش) است، و مردم دو نوع هستند، طالبان دین و طالبان دنیا. پس شیطان

۱- مسائل الإیمان از القاضی عیاض، به تحقیق سعود بن عبدالعزیز الخلف، چاپ دار العاصمة الریاض، ص ۳۴۸.

طالبان دین را به شرک و بدعت امر می‌کند مانند عبادت‌کنندگان مشرکان و اهل کتاب، و طالبان دنیا را نیز به شهوات بدنی امر می‌کند».

پس مجرد طاعت کردن، عبادت محسوب نمی‌شود، مگر اینکه اطاعت کردن بر وجه عبادت باشد یعنی به جهت تقرب به موجودی که او را رب می‌داند باشد. برای همین قید «به جهت تقرب» را در تعریف عبادت آورده‌ایم.

- و منظورمان از عبارت: «موجودی که **اعتقاد به ربوبیتش** دارد»، این است که: تا از تقرب جستن به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش ندارد، تمایز پیدا کند، یعنی از آن تقربی که خداوند از انجام آن برای غیر خودش راضی است و چه بسا به انجام آن برای غیر خودش دستور داده باشد، تمایز پیدا کند. برای اینکه خداوند متعال اگرچه هم به تعظیم و تذلل برای غیر خودش دستور داده باشد، اما به عبادت غیر خودش دستور نمی‌دهد. پس باید بین تقرب یک انسان به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش ندارد، با تقرب او به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد تفاوت قرار داد.

مانند دستور خداوند به ملائکه برای سجده‌کردن برای آدم علیه السلام به جهت تعظیم و تکریم کردن او، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾ [ص: ۷۲]

«پس هنگامی‌که درستش کردم، و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده‌کنان بیفتید».

و مانند دستور خداوند به تذلل و فروتنی کردن برای پدر و مادر، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ [الإسراء: ٢٤]

«و از روی مهربانی بال فروتنی (و تذلل) برای آنها فرود آور».

و مانند دستور به دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم بیشتر از همهٔ انسان‌ها: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ».

ترجمه: «هیچ یک از شما ایمان نیاورده است تا اینکه من نزد او، از پدرش و فرزندش و همهٔ مردم محبوب‌تر نباشم».[1]

و مانند دستور به خوف و ترسیدن از آتش دوزخ: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِيٓ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۱]

«و از آتشی که برای کافران آماده شده‌است بترسید».

و مانند دستور به شکرگذاری کردن برای پدر و مادر: ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [لقمان: ۱۴]

«برای من و برای پدر و مادرت شکر به جای آور که بازگشت (همهٔ شما) به سوی من است».

به این شکل تقربی (که همان تذلل و خضوع و تعظیم و حب و نحو آن است) که به یک مخلوق جسته می‌شود اما با اعتقادِ به وجودداشتنِ صفات ربوبیت در متقربُ الیه همراه نیست، بلکه متقرب الیه را تنها یک سبب و وسیله داخل در حیطهٔ قدرت و اذن و ارادهٔ الله می‌داند، از تقربی که به یک مخلوق جسته می‌شود اما با اعتقادِ به وجودداشتنِ صفات ربوبیت متقرب الیه همراه است، از هم جدا می‌شوند. و در حالت اول تقرب جستن به غیر الله شرک نیست و پس از منتفی شدن شرک از آن، در نهایت تقرب او زیر یکی از احکام پنجگانهٔ واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام، قرار می‌گیرد.

و اگر کسی عبادت را اینگونه تعریف کند و بگوید: «**عبادت، داشتن نهایت خضوع و تذلل و تعظیم و حب و خوف در انجام یک عمل برای یک موجود است**»،

۱- صحیح مسلم (۴۴).

پس تعریف او جامع انواع عبادات نیست، برای اینکه کوچکترین خضوع و تذلل و تعظیم و حب و خوف نیز در صورتی که همراه با اعتقاد به ربوبیت آن کسی که برایش خضوع و تذلل و تعظیم و حب و خوف می‌کند باشد، باز عبادت محسوب می‌شود. برای همین این تعریف نیاز به قید دیگری دارد تا فعل کسی که خضوع و تذلل و تعظیم و حب و خوف اندکی برای موجودی که او را دارای صفات ربوبیت می‌داند انجام داده است، مشمول تعریف عبادت شود. پس مادامی که چنین خضوع و تذلل اندکی نیز عبادت محسوب می‌شود اما در تعریف فوق نمی‌گنجد، پس باید در تعریف جامع و مانع عبادت به جای عبارت: **«داشتن نهایت خضوع و تذلل و تعظیم و حب و خوف در انجام یک عمل برای یک موجود»** از عبارت: **«فعل مکلف در انجام یک عمل به جهت تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد»** استفاده شود.

شیخ حاتم العونی حفظه الله می‌گوید: «همهٔ ما می‌دانیم که دوست‌داشتن خداوند متعال از بزرگ‌ترین عبادات و اعمال قلب است که بنده جز با آن مؤمن نخواهد بود. منتها می‌دانیم که دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم هم عبادت است، و ایمان ما صحیح نمی‌شود مگر با دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم، و ایمان ما کامل نمی‌شود مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم را از پدر و فرزند و همهٔ مردم و خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

حال، فرقِ بینِ دوست‌داشتن ما برای خداوند و دوست‌داشتن ما برای پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟

و آن حدی که با گذشتن از آن حد، بخاطر دوست داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم در شرک محبت می‌افتی چیست؟ یعنی: آن حدی که مردم را از رسیدن به آن حد در دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم برحذر می‌کنیم و تبدیل به غلو شرکی می‌شود چیست؟

شاید یکی بگوید: این است که او را همانند دوست‌داشتنی که برای الله متعال داری، دوست بداری.

پس می‌گویم: این دوست‌داشتن خداوند متعال چیست که جایز نیست دوست داشتن ما برای کسی غیر از خداوند به اندازۀ دوست‌داشتن خداوند برسد؟

تنها جواب این است که بگویی: آن، دوست‌داشتن تو برای کسی است که متّصف به خصائص ربوبیت باشد، اینجا است که این محبوب بخاطر این دوست‌داشتن إله گشته است و با قلبت و با عبادتِ دوست داشتن، او را عبادت کرده‌ای.

پس دوست‌داشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم **هرچقدر بیشتر شود، تنها زیاد شدن ایمان است،** مگر اینکه شخصی او را به این شکل دوست داشته باشد که او را خالق یا مالک یا مدبّر یا متّصف به صفات کمال مطلق بداند که در اینجا است که این نوع دوست‌داشتن، شرک می‌شود.

و نزدیک به حب (دوست‌داشتن)، خوف (ترسیدن) است. و خوف از بزرگ‌ترین عبادات قلبی است که صرف عبادت آن جز برای الله متعال جایز نمی‌باشد. با این حال، تو از بعضی از مخلوقات نیز بسیار می‌ترسی، و گاه ممکن است شخصی که ناگهان حیوان درنده‌ای به او حمله می‌کند از شدّت خوف بمیرد، و همان‌کس از خوف خداوند متعال نمیرد و بی‌هوش نشود، و چنین شخصی بخاطر خوف شدیدش از حیوان درنده مشرک نمی‌شود.

به این خاطر که خوف تو از حیوان درنده، خوف از مخلوق است و می‌دانی که او رب نیست (نه خالق است و نه مالک است و نه مدبّر است و نه متّصف به صفات کمال است) و هنگامی‌که از چیزی خوف داری، بر این اساس که او

خالق یا مالک یا مدبّر یا متّصف به صفات کمال است، پس او را با این خوفی که از او داری به عنوان رب گرفته‌ای و با این خوف، شرک ورزیده‌ای».[۱]

پس هیچ تعبیر دیگری برای نهایت خضوع و تذلل و حب و خوف و تعظیم، صحیح نیست جز اینکه آن را به اعتقاد به وجودداشتنِ صفات و خصائص ربوبیت در یک موجود تعبیر نماییم. چون عنصری که در خضوع وجود دارد و چیزی که باعث خضوع ظاهری می‌شود در واقع همان خوف و ترس است، و عنصری که در تذلّل وجود دارد و چیزی که باعث می‌شود در باطن برایش فروتنی و کرنش نشان دهد، همان حبّ و رجاء است. پس این خوف از متضرر شدن از یک موجود بطوری که معتقد باشد آن موجود یا مستقلاً و قائم به ذات خودش یا شراکتاً مع الله، یا با شفاعت نافذ، می‌تواند ضرر برساند، است که باعث نهایت خضوع می‌شود، و این رجاء به نفع بردن از آن موجود بطوری که معتقد باشد آن موجود بطور مستقل از الله یا شراکتاً مع الله، یا با شفاعت نافذ می‌تواند نفع برساند، است که باعث نهایت تذلل و حب می‌شود. هرگاه به وجود داشتن یکی از این دو رکن (= قدرت نفع و قدرت ضرر رساندن بطور مستقل از الله یا شراکتاً مع الله، یا با شفاعت نافذ) در یک موجود معتقد باشد، پس او را به عنوان إلهی من دون الله گرفته و مشرک شده است.

اما چون قید: «نهایت خضوع و تذلل»، محتمل الدلاله است و از آن تعابیر متفاوتی می‌توان داشت، پس تعبیر مناسبی برای توصیف اعتقاد به ربوبیت نیست. و علمایی که عبادت را به نهایت تذلل و خضوع تعبیر کرده‌اند در حقیقت مرادشان همان اعتقاد داشتن به ربوبیت آن موجود بوده است، اما بخاطر اینکه ظاهربینان و کج فهمان از این تعبیر درست فهم نمی‌کنند لذا نباید در تعریف عبادت، از قید نهایت خضوع و تذلل استفاده شود. چون آیا اینکه صحابه رضوان الله علیهم آب دهان پیامبر صلی الله علیه وسلم را به سر

۱- عبادت درگاه توحید و درگاه تکفیر از حاتم العونی، ترجمۀ مجاهد دین، صص ۶-۷.

و صورت خود می‌مالیدند و اینکه بر سر آب وضویش نزدیک بود که با هم درگیر شوند و اینکه از فرط تعظیم هنگام صحبت‌کردن با او، رودررو به چشمانش نگاه نمی‌کردند و اینکه صدایشان را بالاتر از صدای او نمی‌بردند، و اینکه هربار که به کاری امر می‌شدند بلافاصله اطاعت امر می‌کردند، آیا همهٔ اینها نشانهٔ نهایت خضوع و تذلل و تعظیم و حب صحابه برای پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست؟ پس چرا گفته نشود که صحابه بخاطر این نهایت حب و خضوع و تذلل و تعظیمی که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم داشتند، عبادت‌کنندهٔ پیامبر بودند؟ الله تو را رحمت کند در این موضوع خوب تأمل کن.

همچنین اگر در تعریف جامع و مانع عبادت، به جای استفاده از عبارت: **«داشتن نیّت تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد»** از عبارت: **«داشتن نیّت عبادت»** استفاده شود، یعنی اینگونه عبادت را تعریف کنیم: **«عبادت فعل مکلف در انجام یک عمل به نیّت عبادتِ اوست»**، پس باعث می‌شود که در این تعریف، واژهٔ عبادت هم شرط این تعریف باشد و هم رکن آن! و چگونه یک چیز برای خودش شرط می‌شود؟ چگونه دانستن معنای عبادت، شرط تعریف نمودن عبادت می‌شود؟ و چنین تعریفی باعث تکرار و دور باطلی می‌شود که حاصل آن این است: «عبادت، داشتن نیّت عبادت است!». پس صحیح این است که بگوییم عبادت، داشتن نیّت قربت به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد است.

چون ممکن است کسی قید «داشتن نیّت عبادت» که علما در اقوالشان بکار برده‌اند را به درستی فهم نکند و در ظاهر الفاظ آن گیر کند، و چنین برداشت کند که می‌شود یک شخص بدون اینکه واقعاً برای یک مخلوق ربوبیت قائل باشد، تنها و صرفاً با بر زبان آوردن لفظ نیّت عبادت، آن مخلوق را به إله معبود گرفته باشد! و محال بودن چنین چیزی را پیشتر توضیح دادیم. و مکان نیّت بر روی زبان نیست بلکه داخل قلب است و این اعتقاد و باور

شخص است که نیّت او را مشخص می‌کند. چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فَإِنَّ النِّيَّةَ تَتْبَعُ الْعِلْمَ فَمَنْ عَلِمَ مَا يُرِيدُ فِعْلَهُ نَوَاهُ بِغَيْرِ اخْتِيَارِهِ وَأَمَّا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ فَيَمْتَنِعُ أَنْ يَقْصِدَهُ».

ترجمه: «نیت از دانستن پیروی می‌کند، و هرکس بداند که چکار می‌خواهد بکند پس او بدون اختیار نیّت آن کار را کرده است، اما اگر از کاری خبر نداشته باشد، پس غیر ممکن است که قصد انجام آن را بکند».[1]

پس کسی که نداند عبادت چیست چگونه نیّت عبادت می‌کند؟ و کسی که نداند إله مستحق عبادت و معبود کیست چگونه نیّت تعبد برای معبود می‌کند؟ و کسی که لفظی را بگوید اما معنایش را نداند چگونه حکم آن لفظ برای او ثابت می‌شود؟

پس قید: **«نیت عبادت»**، تنها یک لفظ نیست که باید گفته شود و اگرچه هم گوینده‌اش معنای آن را نفهمد اشکالی نداشته باشد، بلکه نیّت عبادت کردن، برابر است با نیّت تقرب به موجودی که اعتقاد به ربوبیتش دارد. و اگر اعتقاد به ربوبیت آن موجودی که به او تقرب جسته است نداشته باشد، پس تقربش به او عبادت نیست، بلکه تنها تعظیم و احترام به اوست، و در نهایت فعل تقرب او شامل یکی از احکام پنجگانۀ واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام می‌شود.

پس اگرچه هم به خطا بر روی نیتش اسم نیّت عبادت را گذاشته باشد، اما حقیقتاً نیّت عبادت شرعی را نکرده است، به این خاطر که آن مخلوق را معبود و دارای ربوبیت ندانسته است، و اعتبار به ماهیت و حقیقت امور است نه به اسامی آن.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲ ص ۲۸۹.

در پایان

در پایان از پیروان ظاهرگرای وهابیت، تقاضا دارم که این کتاب را با دقت و بدون تعصب بخوانند و اگر در آن حق را یافتند پس از آن پیروی کنند چراکه الحق أحق أن یتبع. و اگر هم گمان می‌کنند که در این کتاب اشتباهی وجود دارد پس آن را نقد علمی کنند، نه اینکه شروع به توهین و تهمت و دشنام و تکفیر و عقده‌گشایی کنند که نشان از عجر و درماندگی آنها دارد. و دوباره تحدایم از وهابیت را تکرار می‌کنم، اینکه بتوانند تعریفی جامع و مانع از عبادت ارائه بدهند طوری که بعد از ارائۀ آن، هیچ قید و تبصره و بند و اسستثنائی به آن تعریف اضافه نگردد. و تا زمانی که نتوانند تعریفی جامع و مانع از عبادت ارائه دهند، پس فهمشان از توحید صحیح نخواهد بود.

و این حقیر این کتاب را بر طبق باورم اگرچه خالی از خطای عقیدتی می‌دانم اما خالی از ضعف نمی‌دانم و برایش هم عصمت قائل نیستم، چون حق با اشخاص نمی‌گردد بلکه اشخاص باید با حق بگردند و فهم انسان از حقیقت الزاماً خود حقیقت نیست، و ای کاش مخالفان ما نیز چنین انصافی را دربارۀ باور و فهمشان از حقیقت می‌داشتند و خود و افکارشان را نازل شده از آسمان نمی‌پنداشتند! و اگر بالفرض برایم ثابت شود در جایی از این کتاب خطایی رخ داده است، پس از آن رجوع کرده و در نسخۀ انتشار بعدی این کتاب، آن را اصلاح خواهم کرد؛ هرچند که چنانکه گفتم من بر این باورم که این کتاب خالی از خطای عقیدتی است و معتقدم آنچه در این کتاب آمده است همان حقیقت است. و به این خاطر آن را خالی از ضعف نمی‌دانم چون در توضیح مطالب آن بسیار سعی کردم که خلاصه گویی کنم تا حجم کتاب زیاد نشود و خواندنش بر خواننده ملال آور نشود، اما باز مصرانه درخواست می‌کنم هرکس مخالف این کتاب در تعریف عبادت است، پس بیاید و دلایل

موجود در این کتاب را مناقشه و رد کند. مثلاً در انتهای مقالۀ ترجمه شدۀ سلطان العمیری چهار موضوع آمده بود و از مخالفان خواسته بود که صحت آنها را ثابت کنند و این حقیر نیز صحت آن چهار مورد را ثابت کردم. پس به همان شکل، شخصی که بر این کتاب نقدی دارد موظف است دقیقاً دلایل ما در این کتاب را رد کند نه اینکه در یک وادی دیگر سرگردان شود و مطالب بی‌ربط به ادلۀ ما را مطرح کند.

و منهج اهل سنت و جماعت در فهم توحید و شرک، قطعاً باید منهجی کامل، دقیق، معتدل و منطبق با قرآن و سنت باشد، و منهج اهل بدعت الزاماً باید پر از تناقض و افراط و تفریط و تخبط و تضاد باشد. حال اگر گمان می‌کنید شما (= پیروان تفکر وهابیت) اهل سنت هستید و ما اهل بدعت، پس مرد رشیدی از بین شما پیدا شود و تناقضات و تضادها و نقص‌هایی که بر فهم وهابیت در تعریف عبادت گرفتم را پاسخ دهد و سپس اضافه بر آن، وجود تضاد و تناقض و تخبط و افراط و تفریط در تعریف عبادت که در این کتاب بیان کردیم را نیز ثابت کند تا ﴿لِّيَهۡلِكَ مَنۡ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَيَحۡيَىٰ مَنۡ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٍۗ﴾ [الأنفال: ٤٢] «تا آن که هلاک می‌شود، از روی دلیل هلاک شود، و کسی‌که زنده می‌ماند، از روی دلیل زنده بماند».

﴿لِيُحِقَّ ٱلۡحَقَّ وَيُبۡطِلَ ٱلۡبَٰطِلَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُجۡرِمُونَ﴾ [الأنفال: ٨] «تا حق را ثابت و باطل را از میان بر دارد، اگر چه مجرمان ناخشنود باشند».

الله متعال عاقبت همۀ ما را ختم بخیر کند و ما را به راه راستش هدایت کند آمین.

والله تعالی أعلی وأعلم. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

مجاهد دین

۱۳۹۸/۱۱/۱۳